



کتابخانه
شورای
استانی

در شب ماه رمضان
صد گوشت باز کرده بود

دو ساله در طب
عصف قزاقی
۱۷

مردود
بنده این محرم علی الطیب
بنده

اسطی
مالک ابن کنان
محمد علی

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب رساله در توفیق سبأ
مؤلف احمد رضا آقا
جلد (۱۰۷۴) از کتب (خطی) اهوانی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

خطی اهداءى
مجلس شورای
اسلامى

1.45

بنده فردوس

در حبس و زندان
صفت و کتب

دور الی در طب
لصوفی از امام محمد
۱۷

۱۰۷۲

بنده هو
معرض الفیضه
شده ان منظره
بنده و محمد علی الطیب

الطیب
مالک الشیخ
محمد علی

الحق
محمد علی
بنده و محمد علی
بنده و محمد علی
بنده و محمد علی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: بنده و محمد علی الطیب

مؤلف: آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جلد: (۱۰۸۴) از کتب (خطی) اهدائی

شماره ثبت کتاب: ۲۰۸۲

۷۷۷۷

۱۲۷-۸

خطی اهدائی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۰۷۲

بنده فردگشت
 در سبزه ماه رمضان
 سده کشت بارگاه زاده
 در سال ۱۰۷۲
 در سال ۱۰۷۲
 در سال ۱۰۷۲

بنده ای که
 در سبزه ماه رمضان
 سده کشت بارگاه زاده
 در سال ۱۰۷۲
 در سال ۱۰۷۲
 در سال ۱۰۷۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 کتاب: سبزه ماه رمضان
 مؤلف: بنده فردگشت
 جلد: ۱
 شماره ثبت کتاب: ۸۷۷۷

خطی اهدائی
 کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 ۱۰۷۲



بسم الله الرحمن الرحيم
 وَهُوَ شَيْءٌ بِلَطْفِهِ أَكْثَرُ مِنْ وَلاَحِقٍ فَلَا تُقَاتِلُ إِلَّا بِأَمْرِ
 الْحَكَمِ الْعَظِيمِ
 بعض اشرف اعلی می رساند که چون مقرر نمودند که
 دستور العملی عمل در باب بعضی تنهای کثیر الوقوع
 که شایع و اکثری الوجود است نوشته شود لهذا
 مختصری در کمال اجمال بموقف عرض می رساند و تنبیه
 می دهد این مختصر را بر یک مقدمه و چهار فصل
 و خاتمه **مقدمه** در غرض است و ذکر اجناس آن
 پوشیده نماید که تنبیه عبارت از حرارت نیست غریبی

یعنی

یعنی غریبی که عارض می شود در او از اجابو است
 شرایین یعنی کهای جسته جمیع بدن بر آید
 می شود و مادام که حرارت بدل نیاید به هم می رسد
 بجهت آنکه از سایر اعضا به جمیع بدن شرایین
 که دل دارد نیست پس اول حرارت با اجامی باید بود
 و از اجامی جمیع بدن بر آید و منتشر شود و جمیع
 اعضا گرم شود بعد از آن تب بهم رسد چون تعریف
 تب مذکور و حقیقتش معلوم است حال عرض کنیم
 که چند جنبش است باید دانست که آدمی مرتب است
 از سه چیز اعضا و ارجاع و اخلاط ارجعه بخارج
 و صفرا و سودا و بلغم پس آن حرارت که بدل می آید
 و با عفت تب می شود یا از اعضا بر آنکشته می شود

بدن نام

و بدل سیرایت میکند باین روش که حرارت در اعضا
 بدن آدمی بهم رسد بیسی از اسباب مثل غم و غصه
 بسیار و حرکت بسیار و شراب بسیار خوردن
 و دواهای گرم بسیار و فکر بسیار و آن حرارت بدن
 برسد و از آنجا برآید شود و جیح برآید و این
 قسمت را طبابت دق مینامند یا آنست که این
 حرارت از افرام بدن آدمی بدلی آید باین طریق
 که در افرام بیسی از اسباب که مذکور شد
 حرارت بهم رسد و بدل بیاید و از آنجا جیح برآید
 سیرایت کند و این قسمت را حیوی میگویند
 یعنی بیگونی و بیجهت آنکه اکثر اوقات پیش از
 یکسرو و دوسرو زنی یا باشد یا آنست که این

حرارت

حرارت از اخلاط بدن آدمی بدلی آید باین طریق
 که در اخلاط مذکور بیسی از اسباب مثل سده
 حرارت بهم رسد و از آنجا بدل بیاید و بیجهت
 و این قسمت را خلطی میگویند بیجهت آنکه
 یا از متغض شدن اخلاط بدن پیدا میشود
 یا از جوش و غلیظان خلط بهم رسد و چنانکه
 عرض خواهد شد و اجناسیست همین سه جنس است
 و بیش ازین نیست و جمیع بیماری که مردم را عارض
 میشود از اقسام این سه جنس است یعنی خلطی
 که دق است و حی که حیوی است و تب خلطی که
 حی عقی است و هر کدام از این بوی و تب خلطی اقسام
 بسیار دارند بغیر از تب دق که بیش از یک قسم نمیشد

و چون مفروضه اند که اقسام تبها پنج شایع
و اکثریست عرض کنند بنا برین چند قسم آنها
خلطی را که اصل جمیع تبهای خلطی اند و اکثر وقتا
اکثر مردم را عارض میشوند عرض میکند و ما بجای
و امیکند **فصل اول** در بیان اقسام
مفروضه تبهای خلطی و عارضه تب صفراوی بیاید
دانست که تبهای که از خلط چها که در حال
میشوند یا از صفرا یا از خون یا از بلغم یا
از سودا و هر یک از اینها یا آنست که در اندرون
رگها سرایت متعفن میشوند و از اینجا حرارت
بدن مآید و تب میشود یا آنست که بیرون رگها
در روف نجی بفرساید و متعفن میشوند مثل جرا

و اینجا

و از اینجا حرارت بدن مآید و تب میشود هرگاه در اندرون
رگها خلط متعفن شود آن تب دایم و لایحی میباشد
و این قسم تب را طبابت خلط لایحی داخل عروق
میکونند یعنی تبی که ماده اش در اندرون رگها متعفن
میشود هرگاه خلط در بیرون رگها متعفن شوند
تب بطریق فوقیه مآید و دایمی نمیشود بجهت
آنکه هرگاه در روف نجی خلط جمع شود تب بهم میرسد
و چون بتخلیل رفت بر طرف میشود و این قسم
تب را خلطی خارج عروق می نامند یعنی تبی که
ماده اش در بیرون رگها متعفن میشود و آن
موضع را که خلط در اینجا متعفن میشود مستوی قد
عمق نمیشود و بجای بیافز و خف و حرارت

و عفو نیست چون معلوم شد که هر یک از این اخلاط
در بیرون رگها و در اندرون متعفن میشوند
و اگر در اندرون عروق متعفن شود تب ای
بهم رسد و اگر در بیرون متعفن شود تب غیر
معلوم میشود که از هر یک از این اخلاط یکی
تب دایمی و یکی تب غیر دایمی حاصل میشود
بغیر از این که از تب غیر دایم بهم رسد
اگر چه خارج عروق میباشد اما بطریق غیر
که سایر اخلاط میباشد نمی باشد پس از این
اخلاط چهارگان چهار قسم تب داخل
عروق و چهار قسم خارج عروق بهم رسد
که مجموع هشت قسم بوده باشد و اینها احیاناً

مفرده میگویند بجهت آنکه سایر اقسام تبهای
خلطی از اینها هم کتب میشوند و بنده هر یک از اینها را
جدا گانه عرض میکند تا واضحه و ظاهر تر باشد
و چون تب صفراوی نسبت باینها کرده کثیر الوقوع
است ابتدا ذکر آن میکند **تب** تب نو به صفراوی
که خارج عروق است و آنرا تب دایره مینامند
بجهت آنکه آذر و نوبه دارد و علامت او تب
که یک روز در میان می باشد و معنی لفظ تب
همین است یعنی یک روز تب می باشد و یک روز نرسد
و سایر علامات آنست که درین تب تلخی در دهان
و زردی چشم و زردی رنگ و درد سر می باشد
و تشنگی و التهاب و اضطراب و تشویش احوال

و سوزش کف دست و پا بسیار باشد و حرارت
 شدت عظیم میل دارد و چنانچه اکثر اوقات
 مانع خواب و آرامی باشد و گاه باشد
 که بعد از میان گفتن برسد هرگاه بی این
 علامات ظاهر شود سبب آن صفراست خصوصا
 اگر صاحب کوفت صفراوی مزاج بوده باشد
 و مزاج جگرش هم گرم باشد و غذا هائیکه بخورد
 غذای چندی باشد که از آن صفرا هم تولید کند مثل
 شیرینی و چیزهای گرم بسیار شور و شراب کهنه
 و امثال اینها و فضل فضل باشد که در آن صفرا بسیار
 بهم رسد مثل فضل ثابتهات هرگاه این علامات
 یا علاماتی که پیشتر ذکر شد جمع شود جزو حالینو

که

که تب صفراویست و همچنین اگر در آن اوقات
 تب صفراوی مردم را بسیار میشد باشد
 صفراوی بودند تب جنم میشود و یکی دیگر اگر علامت
 تب صفراوی است که زمان تب صفراوی خالص
 زیاد از دوازده ساعت و کمتر از چهار ساعت
 نمی باشد پس اگر زیاد از دوازده ساعت
 تب ماند معلوم میشود که خلط دیگر مثل بلغم
 یا اوشریک است **اما** قانون علاج این تب اینست
 که اگر صاحب کوفت جوات و قوی و شراب خوار
 و فراغت کن بوده باشد و نبض مستعد
 فضل باشد و ملتی باشد که فضل نکرده باشد
 اول فضل کنند از راه بدن و بقدری که احتیاج

خون که کنند و اگر صاحب کوفت بخلاف
 این بوده باشد غیر بی و ضعیف باشد
 فصل احتیاج بنیت دو باید داد و در هر و در
 چهار پنج روز اول این کوفت لغایمده
 بزرقطوباشیه تخم خیار تخم کاسنی ^{۱۳}
 تخم کلو ^{۱۳} تخم هندوانه ^{۱۳} بدهند جیع اینها را همیشه
 لازم بنیت دادن بلکه در دوسه روز اول
 لعاب طار را با یکی از این شیرها یا دوتا از آن
 شیرها بدهند و اگر محض همین بت بر طرف شود
 احتیاج سایر اینها نیست و اگر بر طرف نشد
 آخر اینها را هم باید داد که و زیاد اینها را از کی
 و زیادتی بت معلوم میشود و اگر بت بسیار زیاد ^{شد}

وزن

وزن ادویه را بیشتر و تریه را قوی باید کرد
 و اگر بت بسیار کم نبوده باشد وزن ادویه
 کمتری باید باشد و زنی که حقیق بوائی و اما
 نوشته خواه در اینجا و خواه در غیر اینجا قدر
 اعتدالت از بت بیشتر و کم می توان کرد هرگاه
 چهار پنج روز اینها داده شد و نویه مفارقت
 نکرد سه صفر می باید داد یا مقتضات و آنچه
 مناسب این وقت است مثل اینهاست بنفشه
 عناب ^{۱۳} ثعلب پوست کاسنی ^{۱۳} تخم کاسنی ^{۱۳} تخم خیار ^{۱۳}
 تخم کلو ^{۱۳} عناب ^{۱۳} سیسنا ^{۱۳} کاینلو ^{۱۳} ^{بیت دار}
 شیر خشت ^{۱۳} ترنجبین ^{۱۳} فلو ^{۱۳} خیار شیر ^{۱۳} الوخار ^{۱۳}
 نر هند ^{۱۳} زرشک ^{۱۳} پوست حلیم ^{۱۳} زردک ^{۱۳} ^{دانه}

ریون چینی مجموع اینها را با بعضی اینها ^{نشد}
 و بدهند و بقدر آنچه محتاجند بدهند اگر
 حذر را بیل دادند و اگر بدهند و اگر بدهند
 داد بعضی را بدهند اگر بگسل دانه در
 کافی نبوده باشد مگر بدهند تا قوی شود
 کند اما ای باید که در روز و شب بر سر او بدهند
 بلکه همان لعابها و شیرها که عرض شد
 بدهند و در غیر روز و شب بر سر او بدهند و اگر
 طبیعت خوب عمل نمیکرد و با شد و زن بلیت
 و سهلات مثل فلوس و شیر خشت و تخم
 و حلبجات بیشتر کنند و اگر طبیعت بر خلاف
 این بوده باشد کمتر و چون ریون چینی ^{نشد}

۱۲

اضطراب

اضطراب بشود و نامطلب نیامد و اما حاصل
 میشود باشد اندک و چند بهرست و در وقتی
 که سفر مخلوط با بلغم بوده باشد استعمال شود
 بحال مناسب دارد و اگر کاهی خاوند که تری ^{کند}
 و آن لعابها و شیرها را بخاوند بدهند آب یخ
 کاسه قانق با آب بر لخت یا آب کلو بسیار
 مناسبست و همچنین اگر کاهی خاوند ^{معل}
 ضعیف ضعیف بدهند شیر خشت و تخم
 از هر کدام ده یا نوزده مثقال یا آب کاسنی
 و امثال آن که مذکور شد بدهند و اگر حیات باشد
 قریب طباشیر کافوری یا قریب طباشیر ملین یا این
 آبها یا با لعابها و شیرها میتوان داد و مستعد

فرمهاد خفته و می شود دادن قوی کافی
 در صورتی که حیوان مفرط باشد اما در اول
 و بیشتر از معده قوی که قوی ترند که با
 خای ماده می شود مگر این که دانند که ماده بسیار
 گشت و بدادن قوی کافی می تواند شد
 درین حال می توان داد اما نادیده باشد تا قوی
 که ماده کوثر قوت را بدانی معده دفع کرده
 باشند و بعد از بنفشه قارون معلوم شود
 وقت دادن اقراصت **اما** قضاغذای این گفت
 در او بلبل مرغ آب و ماش مرغ و آش جو است افند
 که قوت و فاکند باین کنفاغانند اکثر و قوا
 است که تاد و از هم کوفت نشود بغیر از اینها

غلاش

غذای دیگر داده نمیشود بعد از این آش خروچ
 و شد آن می توان داد و اگر ماده کوفت صفای
 تصاویر باشد یا نه چندی و روز شک ترش
 می توان کرد و پر چیر تاد و از هم فرمودن در صورت
 که مریض توانا و قوی بوده باشد و اگر انفا قوا
 ضعیف الزام بوده باشد پیش از دوازدهم
 از علاج حیوانی داده میشود و گاه هست که بیمار
 نبخت و فراغت خورده ست و پر چیز بسیار
 بر او بسیار شاق و دشوار باشد و ماده
 کوفت سهل است درین صورت هم حیوانی از دوز
 ترک می توان داد و اما نامکن است احتیاط است
 که داده نشود تاد و از هم شود و گاه باشد

و تب که می باشد و زبان خشک میشود بلکه
گاهی از زیادتی حرارت سیاه می شود و سوز
و فرقه بک اینست که در غده های یک و دو تب
می باشد و بقره بر طرف میشود و یک و دو مطلقا
تب نمی باشد و در این همیشه تب شدید و التهاب
و اضطراب بسیار می باشد بلکه هر یک روند
در میان اندک تب اشتداد و زیادتی هم
در تب بجهت بهم میرسد و باز با اندک عرق
آن اشتداد و زیادتی زایل میشود و تمامه
باقی می ماند و قانون حالج این نیز چنینه
قانون حالجه آفت و مغایرتی که هست نیست
تبرید و تطبیب و پرهیز بیشتر از آنچه در این فروغند

که بیشتر از این هم پرهیز باید نمود و اگر حرارت
و التهاب بسیار بوده باشد آب خنک و نه
و مغز خیار تازه میتوان داد و گاه باشد
که اندک میخوش هم توان داد اگر باین تدبیر
سلوک شود بجای آنکه تمام غده های
زایل میشود و بجهت آنکه اکثر آنست که تب
صفراوی خالص در روز چهارم بر طرف
میشود و بیش از هفت نبوده که چهارم روز
بوده باشد غده های **کتاب** تب صفراوی دایمی
که اگر اغلب از غده و بعضی هم محقر نیز میگویند
علاماتش بعینه علامات عصب دایم است و تفاوت
که هست اینست که همان علامات در اینجا شدیدتر

درین مایه بعل آورد بجهت آنکه درین دای
 خط بیشتر باشد بحدت مبالغه در تری
 و بر چیز بعل باید آورد و اکثر آنست که نارود
 حشم نشود و معلوم باید داد بلکه بعد از آن
 و شیرها انقباض باید کرد و غذا اثر جو مایه
 با استفاد و کدوی تازه اگر ببرد و در حشم
 معلوم داد و کاهست که بسبب قوی بود و طبیعت
 و زیادتی حرارت میشود حشم ملین داد
 ضرور میشود و این موقوف بر جلد است و در آخر
 کوفت کافی زنهار و قوی را از وجبات
 خندوانه و تخم خیار تازه و مغال اینها در پخت
 بخاطر جمع مایه داد که آب خندوانه بسیار

نافع است بحد درین قسم است بحدت مبالغه در تری
 و سایر تدبیرها له عرض شد بعل مایه آورد و جمع
 قسم بی انقباض محتاج به تری و ترطیب نیست که آب
 و کاه است که احتیاج به خلط میشود که از خندل
 سرخ و سفید و کلر مرغی با آب کشیده تازه و آب
 و سرکه سامان داده باشند و همچنین مالیدن آنها
 بر کف دست و پا و بر حواله دل کافی ضرور میشود اگر
 حرارت مفرط باشد این تدبیرات را نیز بعل آرند
 که نافع است انشاء الله تعالی **فصل دوم** در بیانات
 بدهوی و ایم که داخل و قیبت و از احوط طبقه
 می نامند علما تا شش رگی رنگ است و سرخ چشم
 و پیری که های بدن و برافروختگی پشه و عظیم بود در شش

سرخ

و شیرین مزه دهن و قلق و اضطراب و تشویش
 احوال و فتنای امانه بر تبه که در تب صفراوی
 می باشد و فرقی که میانه تب صفراوی دایمی
 و تب دموی است که در تشویش احوال و سوزش
 گف دست و پا و بعضی علامات دیگر آنچه شبیه
 به تب صفراوی می باشد اما بان مثلت نمی باشد
 و این تب اندکی مزاج تر از تب می باشد و فرقی
 دیگر آنست که تب دایم صفراوی هرگز در سردی
 چنانچه عرض شد اشتدادی پیدا نمی کند و این
 تب آن اشتداد را ندارد و از جمله علامات
 تب دموی آنست که غالباً در تب در دردی
 نباشد اگر صاحب کوفت جوان و مزاج صلیب

دموی

دموی بوده باشد و شراب و کباب بسیار خورد
 باشد و فصل فصلی باشد که در خون بسیار
 بهر سردی ها در وقت جزم حاصل میشود که تب
 دمویست **اما** قانونی که در تشخیص آنست که ابتدا
 بفصل کنند و خون بسیار بکشد از رگ بدن
 و اکثر آنست که یک فصل کافی نیست اگر صاحب
 کوفت جوان و قوی المزاج بوده باشد و فصل
 و سه فصل نگاه هست که ضرر نمی شود اما فاصله
 میان فصل ها قوازی باید داد تا ضعف بهم رسد
 و در اوایل این کوفت همان اعاضا و شیرمات
 که در تب صفراوی مذکور شد و اگر محض این تدبیر
 تب نرسانند و علو میشود که خلط دیگر را هم

مثل صفر دخی درین هست درین صورت احتیاج
به سلیقه میشود و یعنی که مناسب آن حالت همان
ملیت است که در بیت صفراوی عرض شد بخیر از
ریوند چیز که در اینجا مناسب نیست همچنانکه
این بیت شبیه است به بیت صفراوی علاوه بر چشم
جمله آن مناسبی دارد قرص کافور و قرص طباشیر
و سایر آنچه در بیت صفراوی مذکور شد درین بیت
نیز کمال مناسب است دارد و غدا درین بیت نیز همان
غذای است که در بیت صفراوی عرض شد بجهان
طریقه که در اینجا بکار آید در اینجا نیز بکار آید
نیاردی و نقصان و یک قسم است دیگر است و معنی
می باشد که چون متعفن میشود بلکه جوش می آید

چنانکه

چنانکه متعفن شود و از حرارت بدل می آید و با
تست شود و این بیت همان بیت است که قبل ازین
عرض شد که از جوش خلط بهم میرسد و متعفن
خلط و علامت این همان علامت است که عرض
شد و علاوه بر اینها **نکته** اینکه در تقسیم
احتیاج به علین میشود بعضی ضد کامل و بعضی
و دادن لعابها و شیرهاست مفاقت تمام میکند
و بنده این قسم است را دیده ام که بعضی ضد
کامل و دادن لعابها و شیرهای مذکور و قند
و بت بر طرف شد یا آنکه بسیار کرم و جیح احتیاج
به علین شد قرص کافور در تقسیم بسیار
مناسب است و این قسم است را زیاد بود و نانی

علامات این قسم تبعاً بعینه همان علاماتیست
که مذکور شد و طریق علاجش نیز از غذا و دوا
و غیره همان طریق است اما اینکه بنی که از همه
رسیدن مثل همه مد علاجش آسانست همان
تدبیر که مذکور شد از فصد و دوا و غذا بعمل آید
تا دمل سر را کند چنانکه دمل سر شود بت زایل
شود اما علاج تبهائ که از ورم دماغ و ورم
پهلوی بهر سبب اگر چه تشبیه است به علاج تب
دموی دایم اما بعضی تفاوتها و اشکالات دارد
که بی حضور طبیب حاذق دخال در آنها نکردن
اولیت بحقیقت این قسم علتها خطر خطری بسیار
دارد و علاجش با کمال احتیاط و در حد اعتدال

سوفوس میگویند **کتاب** دمای خارج عروق
است که بعد از بهر رسیدن ورمهای دموی
بعبر شدن مثل دملهای خفیه و ورمهای اندرونی
خفیه که در وقت ریختن خون بآن اعضا گاه
که اندک فشرده بهر رسد و بت زایل آید این
اعتبار این را خوبه نام نهادند و باید بود و بعضی
أطببا این را خوبه گفته اند و از این قسم تب است
ذات الجنب دموی که ورم پهلوی است و سر را
دموی که ورم دماغ است و در تقسیم تبها است
که بت مفارقت کند بلکه همیشه تبی باشد
و در وقت ریختن خون بآن اعضا که ورم را در
اندک فشرده بهر رسد و بت زایل میشود

و مویست بلکه از آنها مایه قوت و تشنگی و اضطراب
کمتر و علامت دیگر آنست که اکثر نوبه در خواب
نام و شجاعت باشد و گشت که در اوایل روز
و وقت گرمی روز نوبه بیاید و علامت دیگر
آنست که درین شب عرق بسیار آید خصوصا
در اوایل کوفت و اگر عرق هم بیاید اندکی شب
و چند روزی بر باشد و هرگز درین شب بیدار
از تب پالت نمیشود بلکه اکثر آنست در شبان روزی
چهار پنج ساعت تخفیف میاید و باز بخوابد
که ذکر شد از مآل و عود میکند غرض که در
بیت و چهار ساعت شبان روز چهار پنج ساعت
تخفیف میاید و باقی ساعات اشتداد میل دارد

فصل بیستم در بیان تب بفرغی و ای که
خارج عروقیت و از اجزای مایه میگویند مایه
این آنست که ابتدا بجا میاید و از بدن نپاشد
و سرری در مری نکشند و دست و پا نمیرسد
و لذت فقریه و جاحیدن بطول میکشد
و زود بدن گرم نمیشود و تب و التهاب بزور
حاصل نمیشود چنانکه در تب نوبه صفراوی
میشود بلکه گرمی بدن و تب بتدریج بعیرسد
و اکثر آنست که نکات خطه گرم شود و باز گرمی
چاهد و این معنی مکرر واقع میشود تا اینکه
بدن گرم شود و تب بهم رسد و بعد از آنکه بهر
شدت و گرمی تب نه بر تبه بتعذر آید و تب

تا اینکه عرق سها میاید و تخفیف میاید و اگر این
علامات صاحب کوفت بلغم مزاج بوده باشد
و بسیار خوار و فضل و فضل مزاج باشد
بعین حاصل میشود که بت بلغم است و اگر در این
وقت مردم را بت بلغم بسیار عارض میشود باشد
بلغم بود بت جزم تر میشود و یکی دیگر از این
این بت آنست که اکثر با این ضعف معده
میشود و این بت بسیار در میتواند کشید
چنانکه حکایت است که یکسال امتداد بسیار
حضور ما اگر قصیدی هم در علاج یا بر حین واقع
شود علاوه علت میشود اما طریقه علاج این
خالی از اشکالی نیست بجهت آنکه حرارت بت

لا بد

برای م

از کرب و شغل

لا بد ترید میاید کرد با تربیب و این هر دو باعث
زیادتی بلغم میشود و اگر ترید و تربیب نکنند
حرارت اشتداد میاید باری بجز از فانون
علاج عرض میکند را و اول سکنجبین یا آب گرم
بیشتر از وقت نوبه بدهند و قی مفر میاید و چند
روز متوالی چنین کنند بعد از آن منفعی باین
سخنه بدهند یا دیان پنج یا دیان اصل السی
کلفت افتاد و متقال اینون و مرخمی کثوت نالخی
نخم مثبت بومت پنج کاخر تخم کاسر بومت پنج کباز
حرکت دو و متقال و بوزن شکر صفت متقال این دو را
بجوشانند و بدهند دو سه روز این منفعی را
بدهند بعد از آن این دو را را اضافی را بخورای

سابق نموده بدهند ترید سفید بویست ملوک کبابی
 غار بقون سفید اگر محض همین طبیعت عمل خوبی
 میکرده باشد دیگر مز منفع را بدیند و بعد از آن
 مسهل را اضافه نمایند و بعد تا کوفت بر طرف
 شود و اگر محض اینها نباشد مفارقت نکند چند
 روز و وقت خواب و آواز از بدیند و بالآخر
 و نسخه آن در خاتمه عرض خواهد شد این
 تدبیرات را مکرر بعمل آورده تا مطلب حاصل شود
 و اگر بلغم غالب بوده باشد و باینها کوفت
 نایل نشود همچون مسهل بلغم که در خاتمه
 عرض شده بدیند و نیز آنکه در اینجا کوفت
 اما بشرط آنکه اول منفع مذکور را بدیند و بعد

مجموعه را

همچون تدبیرات را مکرر بعمل آورده تا مطلب
 بجای آید و حاصل شود اما مسهل را در این
 باید داد بلکه هر چند روز که مسهل دادند چند روز
 دیگر استراحت بفرمایند باز شروع در دادن مسهل
 کنند و بعد از این کوفت اگر قوی بوده باشد نگاه
 که محض اینها هم بر طرف نشود و بسیار دقت
 و حاجت بسیار بکار باید برد تا بر طرف شود
 و در آخر های این کوفت منور و بطوس و شایق فاروق
 مناسب است عرض که فی وجود طیب حاذق علم این
 کوفت مشکلات اما غلای صاحبان این کوفت
 در اوایل یا شریخ و برج آست اما چون این کوفت
 دورود را می کند برای حفظ قوت حیوان

می باشد و لرزیدن و جاحیدن می باشد مگر بسیار
و علاج این بعینه علاج آنت و تفاوتی که هست
بوجه اینست که در این صورت معالجه بیشتری
باید داد و معالغه و دقت در علاج بیش از
بیش می باید کرد تا اینکه خدای تعالی شفا بدهد
و این بت بسیار بسیار شبیه است به بت دق چنانچه
گاهی بر اطباء هم مشبه می شود گاه هست که این بت
را بت دق کحات می کنند و علاج بت دق می کنند
و بت بسیار بسیار بجای آرند و این کوشت را بر روی
و در از می کشانند تا اینکه خدا بفریاد برسد
و طب حاذق در چاه شود و گاهی بر عکس این بت
دق را این بت کحات می کنند و گوی بسیار می دهند

نزد تر بتوان داد آتش مرغ و مشک مرغ و جلاد و
و بوز قلیه بگوشت مرغ یا ادویه خاتم مناسب است
بلکه اگر جلوه شود که کوشت بطور اخیلا کشند
طعامها بگوشت تنه می توان داد دیگر گوشت کبک
و طبع و قوت و بسیار مناسب است اخیره چنانچه
که درین کوشت بسیار بسیار فرشت آب بسیار
مرد مت خواه یا چ مردم شده باشد و خواه
با غیر آن البته از آن اجتناب می باید نمود
که باعث طول ایام و عمر می شود **کتاب** دایمی
بلخی که انرا حشر می گویند علامتش چنین
علامات بعینه و تفاوتی که هست اینست
که در این صورت حرکت تخفیف می یابد و همیشه

می باشد

و دلی معلی بسیار بکار برین و بسیار بجای
 را از حلیه حیات عاری می سازند و بعضی اوقات
 آخر حامله می شود که بت بلغم نیست و بت دقت
 اما در آن وقت کار از دست میر گذشته است و بت
 دق کار خود کرده اما خدا الله منته **فصل چهارم**
 در بیان علامات تب سوداوی و علاج آن
 بیاید دانست که تب سوداوی چنانکه عرض شد
 دایم و پیوسته دایمی باشد و غیر دایمی و اربع
 دایم میگویند در روز نوبه می آید و بکوفه می آید
 و این تب عاقبت خیر و عیال است و ظاهر تر
 از آنست که محتاج به بیان علامات نباشد
 اما هرگاه یا تب دیگر ترکیب شود مثله تبی است

بنابراین

بنابراین بیان علامات کردن و حرمت تا در آن
 وقت اشتباه نمایند علامت اول این آنست
 که ابتدا مقلع برده میکند و بعد از آن از بسیار
 بسیار شدید پیدا در بحیثیه که از شدت لرز
 گاه باشد که دندانها بر هم خورند و در اعضای
 شدیدتری هم می باشد چنانچه کحات میکند
 که استخوانهاش کوفته میشود و در می کند
 بجلو شدت لرز و ازاری که درین می باشد
 در هیچ قسم نوبه نمی باشد و از جمله علامات
 خاص این نوبه که در نوبه های دیگر یاد مرده نمی شد
 صغریه و ضعف آنست که در ابتدا اموات
 نوبه بسیار بسیار بغض ضعیف و صغیر می باشد

و این بت که متراست به بلغم و ملایم تر از بت صفراوی
می باشد و تشنگی و التهاب اگر چه می باشد
اما بابت مرتبه که در بت صفراوی می باشد
منی باشد و گشت که اولیای بت به هم رسد
بلکه اگر اثر آنست که نیهای دیگر که بطول
می کشند منجر باین میشود هرگاه با علامت
مدکور اتفاق افتد که فصل یا اینر صاحب
کوفت سوداوی مزاج بوده یا باشد شخص شود
که ماده بت سودا و همچنین هرگاه در آن
اوقات بت بهج مردم را بسیار عارض میشد
باشد این معنی شخص تر میشود اما قانون
علاجش اینست که اگر مزاج و سن و قوتش

تقاضا

تقاضای فصل کند اول فصل کند از آب سلیق
و مقدار خون بگیرند که ضرر برداشند و شخص
گردد قدر خون برادر است عالی بخاد شوالیت
اگر قوت قوی باشد و سایر احوالش درالت
بر زیاده خون کند بتی می باید گرفت
والا کم تر و بعد از آنکه از فصل فارغ شوند
در روزهای نوبه پیش از آمدن نوبه سکینین
با آب گرم بدهند و بی بفرمایند و انقدر که
بیمار را ممکن باشد پیش از آمدن نوبه بتی بکشد
باشد و اگر با سکینین و آب گرم آسان نمی
نمیکرد یا باشد چفتند و خرد را بجای شاند
و املاک غلظت داخل نموده از آب آن بدهند

فی آسان شرم آید و اگر از این قوی تر خواهند
 با جفتند و خردل تراب اضافه نموده بجوشانند
 و آب آنرا بدهند و اگر یک بیاله شراب گرم بر روی
 اینها بدهند قوی کردن بسیار آسان میشود و
 کوفت از جهت غلبه بر هیز را بسیار نیکو باید
 گرفت چون این کوفت زود کت که بر طرف
 شود غذاهای لذیذ مناسب باید داد تا قوت
 قوی نماید برای طولانیام مرض بگوشت مرغ
 جوان و بزره و بزغال هر قسم طعام که خواهد
 میتوان خورد و از غذاها که مایل بود
 اجتناب نمودن از خرم مثل باد فحان
 و لبنیات مثل کشک و پنیر شور و مانند اینها

و سبزیها

و سبزیها مگر بخیار و ترشیها که تشنگی را کم میکند
 که کاهی با جاشنی قند میتوان خورد و شیرینها
 مربیات و غیره میتوان داد بحدی چون این کوفت
 ببول کشیدنیت توسعه در غذاهای مناسب
 میباید فرمود اما دوا بسیار میباید بکار برد
 تا کوفت زایل شود سهلات مکرر میباید داد
 بعد از منضجات بسیار بجهت آنکه مازده شود
 چون غلیظ میباشد تا منضج بسیار خورده شود
 مطردفع آن نمیتواند کرد بلکه اگر بمنضج
 سهل داده شود آنچه لطیفست دفع میشود
 و غلیظ آن پماند و اضطراب و تشویش بیشتر
 میشود و اگر آنست که بتدریج بهیچین علت

دیر میکشد یا طبیب در منفع دادن تفصیر میکند
یا بیمار در خوردن آن کاهلی نمیدارد و پیش
از نچته شدن ماده سعال بخورد و اینچنین لطیف
میرود و غلیظ مانند منجیات که مناسب است مثل
اینهاست پوست پیچ کبریا و در روغن بیاوان
بادیان پوست پیچ بادیان سفیاج فتق
کاویان کیدانی ناغوا تخم شبنم اصل
السور از هر یک دو مثقال شاهره سه مثقال
مویز منقّه سه مثقال این دوا را بجوشانند
و چند روز متوالی بدهند بعد از آن که ماده
خوب دفع یافت و نچته شد سعال چند
و سعالی که بسیار مناسب است و مجرب الحیات

حتی

و برده

که استراحت کند و منفع و مسهل بخورد از بجز
حیث که باز در خانه عرق شده بقل بلیغ
فندق بخورده باشد که آن بجز را درین کوف
نافع شمرده اند بعضی میسازند که دواهای
که درین کوف داده میشود همگی کنند و همه کس را
نمی توان طلوع در همه فصل بسیار غنی و نمود
مثل آنکه اگر صاحب کوف را مزاج اصلی بسیار
گرم باشد و فصل فصل تابستان باشد در صورت
از دادن این دواهای آنکه دوا که اصلاح
حرارت اینها بکند اضافه نمایند احتیاط می باید
و نمود بلکه در چنین حالی بزیادت مناسبه
می باید فرمود تا اصلاح حرارت این دواها شود

عرق که

عرق که در صورت مذکور داخل منفعات و مسهل
دواهاست که در علاج تب صفراوی مذکور شد می باید
کرد و بعضی همین هم گفتا کرده در اوقات استراحت
شرابهای خنک که مناسب بوده باشد می باید
تا داد تا اگر ضرر و غایله از دواهای گرم و جوی
باشد باین تلخ نشود و امثال این معانی
که عرق منشد برادر را که عالی شما اسانت
اقتا علاج تب سوداوی که از مزاج لاغریه میگویند دایم
باین طریقت بچینه و فقاوین که هفت است
که در دایم مسالغنه در بنفع دادن ماده و اسهال
بیشتر از بیشتر می باید کرد بچینه آنکه ماده
دایم بیشتر و عسر الزوال نیست و این فاعله کلیت

تجای دیگر از اینها مرکب میباشند و آنها را
 حیات مرکبه می نامند مثل آنکه یک تب
 صفراوی با یک تب بلغمی جمع شود یا یک تب
 دمووی با یک تب سوداوی مرکب شود و اقلام
 نهیهای مرکب بسیارست و علاج اینها نیز بسیار
 دشوار و نهایت وقتی معی در تشخیص اینهای
 باید کرد تا خطا در علاج واقع نشود مثلاً اگر تب
 مرکب از صفرا و بلغم بوده باشد می باید تشخیص
 کرد که بلغم غالب است یا صفرا علاج موافق کرده شود
 و مجمل طریق تشخیص اینست که مثلاً هرگاه تب مرکب
 از صفرا و بلغم بوده باشد علاماتی زیاده است
 صفرا و بلغم هر دو خواص بود و علامت هر کدام که بیشتر

دقت

که علاج تب دایم خلطی از اخلاط بعینه علاج
 تب فویه آن خلط است و غایب رفت که حیات
 که در دایمی بالغه در هر باب بیشتر از آنچه
 در غیر دایمی کنند می باید کرد این قسم تبها
 که هیچ از غده نمند و بسیار بسیار فساد الوقوع
 نه برای آنکه شایع و متعارف عرض شد
 بلکه به تبعیت آنها عرض شد و از بسیار فساد
 الوقوع است چنانچه بنده سالهاست که بر آن
 شما خدمت معالجه امراض دارم هنوز این
 قسم تب را ندیده ام اینست مجملی از قی این علاج
 حسب قسمی که عرض شد و اینها الحیات
 مفزده می نامند چنانچه عرض شد و اکثر افسا

۴۵

تجلی

که نافع است طباشیر سفید مغز تخم کدو تخم کاسنی
 مغز تخم صندل و آنه تخم خرفه کل اینها مغز تخم خیار
 ترنجبین اجزا را گرفته و پیخته قرص سازند
 و در سایه خشک کنند قرص بکثرت آلوده
 در وقت احتیاج یک قرص یا دو قرص را ببلان
 یا شند **نسخه** دواء الزهره که عرض کرده بودیم
 که نافع است ببلای بلغمی و ترید سفید مصطکی
 ترنجبین قند سفید ترید پودت تراشند
 و با روغن بادام چرب نمایند بعد از آن
 با سایر اجزا بیان در میگویند و به پزند
 و در وقت حاجت بکثرت آلوده و متقال
 آنرا شها وقت خواب با یک پیاله آب گرم

بلعند

بلعند در این جهت آبی با بل ترانید و چرب
 کرد که دفع مضرت آن به همین میشود **نسخه**
 بلون این ترید را استعمال میکنند **نسخه**
 عجیب سهل بلغم که عرض کرده بودیم که بجهت
 بلغمی نافع است ترید سفید تخم خنجر اعصاره
 اصفیون مصطکی ایلام و ترید را بطریقی که مذکور
 شد پودت تراشند بعد از آن با روغن بادام
 چرب نموده با سایر اجزا در میگویند و به پزند
 و با اسکنجبین علی سیرشند و در وقت احتیاج
 نصف این مجموع را بلعند و اگر طبیعت عمل خفیف
 نکند و مزاج قوی بوده باشد مجموع را هر
 میتوان داد **نسخه** مطبوخ اصفیون که سهل

سوراست و بجقده تب ریح و مال بخوبی و امثال
 آن بسیار نافع است بعد از آن که ماده بخیه
 شده باشد و منفع داده باشند صفت آن
 حلیه سیاه سفیاج ^{۱۲} فرفر ^{۱۳} منق ^{۱۴} نری ^{۱۵} زرد سفید
 اسطوخودوس ^{۱۶} و سوس ^{۱۷} و منق ^{۱۸} افیقون ^{۱۹} و روی
 بطریق که رسمت میباشند و بجقده تب ریح
 بعضی میسازند که نسخه افیقون که بعضی
 اطباء قدیم وضع کرده اند همین است که عرض شد
 اما در میان متأخرین اطباء مشهور است که ساق
 جگر اس ^{۲۰} میباید داد بجقده آنکه کلسر ^{۲۱} اصل
 مضرت نمیکنند پس اگر در مطبوخ ^{۲۲} افیقون
 دو مثقال کلسر ^{۲۳} اضافه نمایند بهتر است هم در مع

۵۱

مطبوخ ۲

مضرت

مضرت نمیکنند و هم مناسب مقام است و منافاتی
 بمطلب ندارد و بنده همیشه مطبوخ مذکور را
 با کلسر ^{۲۴} میدهیم ^{۲۵} حتی که قبل از مطبوخ
 افیقون ^{۲۶} میباید خورد در وقت سحر سه ساعت
 بیشتر از مطبوخ ^{۲۷} را بر روی آن میباید انداخت
 غار ^{۲۸} چون سفید ^{۲۹} ملک ^{۳۰} حندی ^{۳۱} خرق ^{۳۲} سیاه ^{۳۳} اخر ^{۳۴}
 کوفته و بخیه با شربت قلاب ^{۳۵} سازند و معجون
 چنانکه عرض شد سه ساعت بیشتر از مطبوخ ^{۳۶} بد
^{۳۷} معجون ^{۳۸} حلیت که بجقده تب ریح نافع
 است و الله تعالی حلیت طیب ^{۳۹} فلفل ^{۴۰} سیاه ^{۴۱} بر کلسر
 از هر کدام سه مثقال اخر ^{۴۲} از هر کوفته و بخیه
 ده مثقال ^{۴۳} را بقوام آورند و در آن سیر کنند

مطبوخ ۳

و در وقت احتیاج بفکر ملت مغر فتلک کو چک
میلاده باشند که نافعست ان شاء الله تعالی
احضار الرضا و التلمی من اشیع الخدی

لع

۵۴

بسم الله الرحمن الرحیم و به استعین
یا ستمار الصعاب سقل لنا سلوات طوبی القواب
واعصنا غلظم و الخطای و ارزقا خیر العاقبة
و حسن ما تب محمد و الله الاکمل سب انک انت الوهاب

و بعل

و بعل چون اکثر اشایان خفیه و در ست
که ای که در مامولان در شرب اشائی صافی
نمی نماید منجواستند و منجواستند که مقادیر
و اینه و رسالات شافیه در محالجه امراض
من الیس الی القدر بلغة فارسی که درین جزء
زمان نفع رساننده تربت بنوی که حلیه
فضا جریان و الحی نعت عالمیان صاحب قرآن
زهدات در محالجه بعضی امراض نوشته شده
نوشته شود سیمامرض اسهال که علتی است
شایع و کثیر الوقوع بواسطه حرص و مشه
که در طبایع مرکوز است و عمر العالج بحیثی که
کسی را اطلاع شای بر ذائق قوانین علاج این کوفت

می باشد آنچه اطباء زمان سبکه طبابت را
وسيله محصل حفظ مریضیه ساخته اند
فرست تدریس و مهارت در این صناعت
و پروای عقاب و نکال آخرت ندارند و کتب
مصنعه درین باب اگرچه درجه اعلی و مرتبه
مستوفی دارند **آنگاه** بسبب اختلاف زمان و تغییر
ازجه و ادویه و غیر ذلک انقدر اختلاف
و تفاوت در امر محالجات واقع شده که
بمحققان آنها از عهد امر خطیر معالجه صواب
بیرون نمی توان آمد و این حقیقت هر چند کثرت
اشغال را علاوه علم استطاعت و قابلیت
این امر بسیار معلوم و عیناً از بدیهه علی ذلک

مختصر

مختصر عجماله در باب اسهال که ام مطالبه بانیان
موجب طاقت و استطاعت خود میسر و سایر
ابواب را بمقتضای الامور مریضیه باوقاتها
حواله بوقت خود میکند امید که حق سبحانه
و تعالی در فرموده از خطا نگاه دارد و الله
المعین و منه التوفیق **هـ** بدانکه این مقاله
متمم است بر سه مطلب و مطلب اول شملت شریک
مقدمه و چهارده فصل **عقد** در تشریح اعضا
بر سیل اجمال چون در علاج هر عضوی از اعضا
چنانکه در موضع خود بیان کرده اند هر وقت
وضع آن عضو و موضع و ماحتی آن عضو بسیار
مفایده بلکه ضروری است پس اولی آنست که قبل

از شروع در مطلب تشریح امعا خورده بعد از آنکه
بر سر مطلب رود تا فایده این مختصرانم و اعظم
بوده معالج را هم بصیرت ضرورت حاصل شود
بدانکه حضرت فاد رحیم و صانع قیام تحت
حکمت از غایت عنایت که در ماده نفع
اشافی داشته امعا را که آلات دفع فضولند
متعلق آفریده تا اینکه غلغله بخورند با آنها را
در انجامت ضروری ممکن تواند بود که اگر
فی المثل یکی بودی غلغله از وی بخور شدی
و انقدر مکت که جگر صاف از او تواند جلب
کردن بیشتر بودی و مع ذلك هر ساعت انسان
بخلا خورده محتاج و بخلا رفتن لازم

بود

بودی و بنا برین بایستی که اکثر اوقات خود را
صرف خوردن و بخلا رفتن بنماید و از این جهت
بامور از بدیه ضروریه در امر معاش یا معاد
خود باز نماند و مع ذلالت بعثت شده ضروری
بحال شایسته حیوانات میداشت و بحقیقت
معنی امعا مستند بر الهیة مخلوق شده اند چرا که این
شکل چنانکه در موضع خود ثابت کرده اند و مع
اشکال است و دیگر از جمله عنایات ناشناهی
الهی که درین باب واقع است آنست که جمیع
امعا و طبقه آفریده شده اند چه اگر یک طبقه
بودی بزودی و بیادنی سببی باطل و ماطل
شدی بحقیقت آنکه چون امعا مضب فضول مختلفه

سفلی پیدا رند اینها ملو به مغربی چینه
مخالیه دارند که فی الجمله قائم مقام شمع تواند
بود و این ملو به را طوبیت صروجی ملو به
رصاصی نامند چرا که عذرا رصاص است
برخامس و بمشابه صروجت در محافظت
موضعی که در انجام یابند و همین ملو به است
که در وایل اسبابها پیش از خردن مایل و چه
دقیق بودن امعای غلیظ است که چون
در اینجاها اقبال غلیظه یا بسته نمیشد
چه آنچه در اینجاها می باشد مائیه کیلویی
فقط است **لکن** احتیاج باد غلظت و سخت
که در امعای سفلی باید می باشد نیست بنابراین

دقیق

دقیق تر مخلوق شده اند **لکن** در طبیعت
نمی باشد چنانچه در وضع خود ثابت
شده است و دیگر وجه از برای دقیق بودن
اینها شتر حین در کتب خود را برادر کرده اند
اما این مختصر را کجا پیش پیش ازین است **لکن**
امعای سفلی که موسومند با معای غلاطی
باید غلیظتر و سخین تر و شحمیه را الباطن
باشند بجهت آنکه اینها موضع تراکم و تراجم
فضلات غلیظه می باشد و مستقر و عقیق
و مکان متعقنا شد پس می باید در نهایت
استحکام و غلظت باشند تا با امور مذکوره
مقاومت توانند کرد **لکن** لا یغنی **و مع**

اول که اشاعه شریعت بر سبیل انتقام است
تا باستانی غذا از معده با انجا بخندم ترانند
و بجبهه همین معنی متصل است از طرف بالا بقعر
معده بسوی رخی که در قعر معده می باشد و بنا
نام دارد و این معده بجبهه این اشاعه شری
میگویند که طول آن مقلد عروقه و از ریه انگشت
مناجشی می باشد و بعد از این معای صاعقه
و بجبهه این صاعقه نام دارد که عروق بسیار
از ساسا بر می می افتد در انجا می باشد
و غذا از که با و برسد هفت لحظه از انجا
مخلوب میشود هر چه صاف تر است عبور و مانده
سایر معامیر و در ان برای او هیچ نمی ماند

پس کو

پس کو یا همیشه بواسطه عدم غذا روزه داری
باشد و **مطلب** دیگر که غذا در انجا توقف نمیکند
کرد اینست که صفرائی که هر روز می باید از جگر
بواسطه غل امعایا معایر بزد اولا با انجا میریزد
بها بجهت صرفت و حذف که در چه هنوز خلط
بر طو بات غذایه که در امعاء باشند نشود
پس همان لحظه غل این معاموده هر چه در انجا
باشد بخندم بسیار و برای او هیچ نمی گذارد
و مشتمل است باین معامعاء که در قاف و لقای فی
نام دارد و بواسطه این لقای فی نامیده اند
که تلفت است یعنی پیچیده شده است و حلقه حلقه
کرده است تا آنکه غذا را در انجا مکت می تواند

لی

فرود چرا که مضمی که در معای علیا واقع میشود اکثر
 آن در معای باشد پس مر باید مکث بسیار درین
 موضع میکند تا جذب و امتصاص عرفی کیلوس
 و هضم آن کما ینبغي بعمل تواند آمد و متصل است
 باین معای اولی معای سفلی که اعور نام دارد
 بجبهه آنکه یک دهن دارد که مائیه از بالا باقی
 داخل میشود و فضله آن از همان جا بیرون
 میرود پس کو یا یک چشم است و این معای الخبیفه
 کینه است و معی که یک دهن داشته باشد
 و جبهه این اینچنین مخلوق شده است که غلا
 در و مکث بسیاری تواند شد چرا که طویلت
 غذائیه مائیه درین موضع مستحیل میباشد

پس

پس باید مر باید که مکث کلی در اینجا بکنند تا حقی
 که ضرورت واقع تواند شد و نسبت به این معای
 با معای غلاظ که معای سفلی اند نسبت به معای
 با معای رفاق و عرفی که در هضم معای
 و سایر عضوم واقع شده باشد در اینجا
 تمام میشود و لهذا بحسب وضع نزدیک است
 بیکدیگر این که سبب حرارت جگر غذاء اضم
 مستوفی تواند نمود و کرمی که در معای تواند
 میکند در اینجا میکند چه در جای دیگر
 ماده آن آنقدر توقف نمیتواند داشت که کرم
 تواند کند و متصل است باین معای
 که قیون نام دارد و این معای با این طرف

همین است و کاهی با یک طرف بسیار تا اینکه ضبط
 انفال کما یجب و یبلغی تواند خورد و بزودی مختل
 شود و قوی آنج حقیقی است که درین وجه
 بهم میرسد و نام او ارحم ازین معنی اشتقاق
 نموده اند و **مستقیم** باین معامعانی که مستقیم
 نام دارد و این معانی آخرین است و مستطای
 این چنانکه کفیم مقعده است و وضع این
 معام مستقیم است تا بر از با سانی دفع تواند
 شد و بواسطه همین معنی مستقیم نام گرفته اند
بلانکه آفریده کار را در خلقت امعا حکمت
 و مصلحت بسیار است چنانکه مشر چون در کتب
 مفصله خود مشروحاً بیات فرموده اند لیکن

این

این مختصر کجا ایشان همانند دارد و آنچه مذکور شد
 درین مقام کافیت **فصل اول** در ذکر اسباب
 حلاث ذو منظار یا یعنی اسهال بدانکه ذو منظار
 در لغت یونانی قریح امعاست و قدما را اطبا
 و محققین ایشان این لفظ را اطلاق نمیکند
 مگر بر قریح امعا بعضی اطبا اطلاق این لفظ را
 بر لایزال این معنی هم کرده اند یعنی اسهال
 خون مطلقاً از هر عضوی که باشد و بنا
 برین اصطلاح اطلاق لفظ ذو منظار یا
 بر اسهال کبیری هم واقع شده چون این معنی
 دانسته شد اکنون بدانکه اسهال یا معنی است
 یا غیر معوی مثل کبیری و معدی و مانند اینها

اما اسهال معوی که مادرین مقاله در حدیث
بیان او نم و مخصوص من با سم ذو منظار یا
علی الاطلاق اسهالیت که با سحج می باشد
یعنی خراش و جراحت رود حاد هر روزه
که اتفاق افتد از معایسته مذکوره و سبب
حدوث سحج کاه اجناس نفراختن مودی
می باشد چه نفرا سبب خفون و بیست
که سببی از اسباب بهم رسانیده باشد
باعث سحج معامی شود **و ایضا** اجناس
نفرا علت اجناس مواد حاده حاره است
که می آید هر روز دفع شوند مثل صفرا و
و این علاقه خفون نفرا می شود در اجلاش

سحج

سحج بلکه علته مستعده است از برای این معنی
چنانکه الحال مذکور می شود و گاهی سبب
حد و سحر است سحج مود مواد صفرا و به حاره
جاریه است از اعاجیه صفرا سبب خلقت
که دارد رطوباتی را که در سطح معامد کو
شد که می باشد می باشد و می باشد و به سحج
میانزد و فایده این رطوبات چنانچه مذکور
شد آنست که جرم معامد از مود مواد
جاریه و اجناس اطفال زود زود مضرت
نرسیده بنفوس خود حمایت معامد کرده
باشد تا باد فی سببی سحج بهم نرسید
و فایده دیگر آنست که سبب سحج و غروبی

زین بجوش می آید باشد و این قسم از راه
انواع اسهالت و دالی است بر هلاک ستم
اکر اولاهچی سودانی می آید باشد یا بعد
از حیات منطاوله بوده باشد و است
دال بر اطمینان باین معنی کرده است اما اگر
سایر انواع و اقسام سودا بوده باشد
باین رذات مز باشد و احتمال اختلاط
و بیاید دانست که اسهال صفاوی چنانکه
گفته اند در دو هفته باعث سحج می شود
و اسهال بلغم در یک ماه و سوداوی در چهار روز
یا بیشتر اما این قسم احکام در طب اکثریت
نه دایم و اختلاف در حکم مذکور را اعتبار زیاد

که دارد باعث لغزیدن اشغال از معاسته شود
که اگر این بنوعی تغذیه را معاسته بسیار محسوس شود
و با ساقی دفع مقاسته می شود و باد فی سببی نوبت
بهم بر سببی و گاهی سبب خلوت سحج بلغم
شود می باشد چه بلغم مذکور سبب یوز قوی
که بیدار در همان فعلی که صفرا با معاسته تواند
کرد می کنند در احداث سحج و گاهی سبب سحج
سودا می باشد چه سودا سبب خلوت
ذاتی که دارد با معاسته همان فعلی که اخلاط
مذکوره می کنند می تواند کرد بلکه اقوی
از بلغم است در احداث سحج خصوصا اگر
آن نوع سودا بوده باشد که از دفع آن

حرکت اخلاط و کمی آن ممکن است بلکه تحقق
و بدانکه گاهی بسبب حرارت سیح غلبه خون
 یا فساد آن میتواند بود چرا که بسبب زیادتی
 و غلبه خون یا حرارت و تنگی آن قوه است
 یعنی در نهجای عرضی که در امعای باشد
 کثوره میشود و خون بعنوان اسهال دفع
 میشود و این معترفه رفته سیح امعانی
 میگردد و این نوع اسهال اگر چه ممکن الوقوع است
 اما نادر الوقوع است **و گاهی** بسبب عروق
 سیح خوردهن ادویه سفیه حار و گرم است
 چون زریخ و امثال آن چه زریخ بالخامیه
 و بواسطه تقطعی هم که دارد باعث سیح میشود

و گاهی

و گاهی بسبب سیح افراط عمل ادویه معله می
 باشد چه ادویه مذکوره بسبب حرارت
 و حرارت مزاج خود و بسبب جذب مواد
 حاره حاده یا معالمت سیح میشوند **و گاهی**
 علت سیح و رست در امعاء چه بعد از
 انفجار آن سیح و قرچه در امعایم میرسد
و اکثر آنست که این نوع اسهال مخصوص
 یا معای سفلی می باشد چه اینها چون
 غلیظ العوجر اند چنانکه مذکور شد
 قاب و نرم نمیتوانند داشت بخلاف امعا
 علیا چه در آنها ورم بهم نمیتواند رسید
 بسبب رقتی که دارند و اگر بالفرض بهم رسد

از پخته مر باشد چه سبب بعد مسافت و طول
 زمان رفاقت با هم خوب مخلوط و مزج میشود
 و ایضا اگر مدفوع کبکوسی و شبیه عجم اللحم است
 علامه اینست که سحر در امعاء علیا است و همچنین
 اگر مدفوع بسیار بدبو باشد از جمله علامت
 چون سبب طول مسافت کسب عفو بیشتر
 میکند و ایضا اگر سحر در امعاء علیا بوده باشد
 قلوب و کرب و عطش و اضطراب بسیار محسوس
 میگردد و یکی آن امعاء با عضای شریفه یعنی دل
 و کچه درین صورت سبب محاورت
 ازین با عضای مذکوره بیشتر میشود لهذا
 این نوع ابرام و مهلاک مر باشد چه امعاء علیا

نزود بجلال و نجر شود سبب قوه حس و حیات
 امعاء و سبب قرب و نزدیکی که با عضای
 شریفه دارند **فصل دوم از مطلب اول از ذکر**
 علامات هر یک از اسباب مذکوره بدینکه
 علامت سحر که از حبس ثقل بهم رسیده باشد
 ظاهر است و آن وجود ثقل و ثقل است و امعاء
 و ثقل مریض بودن طبع و خوردن اغذیه
 غلیظه یا سیه یا ادویه قافیه مثل افیون
 و غیر آن قبل از حدوث مرض و بیاید
 دانست که اگر چنانچه سحر در امعاء علیا
 بوده باشد وجع در زیر ناف مایه الای
 ناف مر باشد و خوف که دفع میشود باران

آمنه

سبب رفتن جوهر و ذوق خرق و فساد میکنند
 میماند اگر چه در معای صایم که معاود و م است
 نیل شده باشد چه درین وقت بدست می آید
 بچند وجه یکی آنکه دوار درین معاتوقی
 که اثر خود کما اینی تواند کرد واقع نمیتواند
 بجهت صغری که هر روز بواسطه غسل امعا با
 میریزد اولی آنکه مذکور شد باین امعا
 میریزد و دوار با خود خواهی نخواهی بیشتر از بود
 فعلی برود دیگر آنکه چون صفا اولی باین
 معای میریزد بهمان صرافت و حدت خود
 که ایضا مذکور شد ملاقات باین معا میکند
 و این مغربیاتی با بحث زیادتی میسر و علم اند

مال

مال آنست بخلاف سایر امعا چه تا صفا با نجا
 میرسد سبب امتزاج یا غیر از حدت و صرافت
 خود می افتد و **وجه** دیگر آنست که عروق
 ماسا رقیق درین معایش است و این معنی
 باعث زیادتی اثر است و است با جگر و علت
 رسیدن اذیت بیکر بیشتر و وجه دیگر آنست
 که عروق غیر ماسا رقیق هم درین عضو بیشتر
 میباشد و این مغز باعث آنست که در حالت
 سج خون بیشتر دفع شود و وجه دیگر آنست
 که این معاذکی که تر از سایر امعا است و ادرا
 و جع بیشتر میکند کما لایحقی بناء علی هذه الوجوه
 این قسم اسعال بسیار مملکت و ردی می باشد

انست علامات سحر مرکاه در امعاء غلیظا باشد
اما اگر در امعاء سفلی باشد وجع در مابین
 ناف باشد و خونی که دفع میشود مابین
 امخته نمیشود و اگر می باشد قلیل الا
 متراجم می باشد چه بسبب کوتاهی مسافت
 و کمی ملاقات خونی با هم نمی تواند
 شد و این قسم امعاء که مضطرب تر از قسم
 سابق می باشد چه مناسب است که در اینجا مذکور
 شد و در اینجا متحقق نیست و ایضا چون اینها
 غلظت و اقرب بطبیعت هستند و بر ترقول
 خرق و زود ترقول التیام میکنند **اما**
 علامت اسهال صفراوی آنست که باخون

و مخاط

و مخاط امعاء و سایر مواد مدفوعه صفرا دفع
 میشود باشد و همچنین صفراویت مزاج
 اصلی و خوردن اغذیه مولده صفرا و بل
 از عروق و مزاج و امثال اینها از جمله علا
 مات و از تشخیص امراض از امثال این
 معانی غافل غریب بود **اما** علامات اسهال بلغمی آنست
 که باخون و سایر مواد مدفوعه بلغم بسیار دفع شود
 و بران که زلفت می باشد بخلاف بران که در اسهال
 صفراوی دفع میشود چه آن بسیار رنگین
 می باشد و علامت دیگر آنست که نفخ و قراقرصی
 در معده و امعاء می باشد که از بلغم مذکور تولد
 مینماید و همچنین بلغم مزاج اصلی و سایر

علامت اسهال که از غلبه و فساد خون بوده باشد
 علامات غلبه خونی است مثل دمای بودن مزاج
 اصلی و جوانی و تقدیم اکل اغذیه مولده خون و حمه
 شیره و عظم نبض و حمه قاروره و امثال اینها
 و علامت دیگر آنست که درین قسم اسهال اولاً
 سبب نمیشد چنانکه کیفیت بواسطه علم ماده
 فسیخ میگردید و در آخر که بعالت کثرت انقباض
 مواد گاه باشد که سبب بهم رسد و بالجمله در ابتدا
 البته سبب نمیشد و علامه دیگر آنست که علامت
 بواسطه مثل وجع مقعد و ثقل آن نبوده باشد
 و ادباً علامات اسهال هم کیدی همچنانکه مذکور
 خواهد شد نبوده باشد در تشخیص این قسم

امور مذکور از جمله علامات است فلا تغفل
 اما علامات اسهال سوداوی آنست که درین
 قسم معض و یبیشی و تقبض شدید دایم از مزاج
 می باشد بواسطه پیوست و حرارت سودا
 و حرارت و جله که از آن بهم رسیده است
 و علامه دیگر آنست که با سایر چیزهای مذکور
 سودا سوداوی هم دفع میشود و علامت دیگر آنست
 که درین قسم فلق و کرب شدید و یبیشی و حرارت
 و احتراق سودا است اما اگر از آن قسم سودا بوده باشد
 که مذکور شد و گاه باشد که از نیا دق و وجع
 غش هم طاری شود و این قسم اسهال بسیار مملک
 می باشد چنانکه از آن ادباً نقل کردیم اما

اسهال بالغه و الحاح بسیار می باید نمود تا خوب
شفص شود مبادرت بعلج و نباید کرد چه
بسیار شده است که در تشخیص ساهله کرده اند
و امهال معوی را این قسم اسهال پیدا شده بطبق
آن علج کرده اند و مریض بیچاره را از حلیه
حیات عاری ساخته اند و من دیدم که بیه
هشتاد ساله را بچکان این اسهال فصد های
متعددی می کردند و من هر چند گفتم که یکی از علما
غلبه خون من است چاره ای نمیکند قبول نکرد
و آن بیچاره در همان درد و روز داء حق را
لیتیک اجابت گفت غرض که نهایت اهتمام
درین باب بعمل آورد تا از خطا محفوظ تواند بود

اما علامات اسهالی که از خوردن ادویه سیمیه
یا مسله بهم رسیده باشد بسیار ظاهر است
و آن اشامیدن و خوردن ادویه مذکوره است
اما علامات اسهالی که از انفجار ورم
بهم رسیده متوکل بودن امعاء قبل
از عروض اسهال و علامت ورم و جع و قله
و تقلب در موضع مذکور بلکه اگر ورم کم
بوده باشد و جع بسیار شدید و مزبانی
باشد و تب و اضطراب مغز نیز می باشد
فصل بیستم از مطلب اول در ذکر اصناف سحج
و بیان بعضی امور که لایق و نافع است در مقام
بدانکه سحج یا مری است یا میز یا صدفی

فی الحقیقه اسهال معوی نیت بلکه اثران
اعضا با معاد دفع میشود اما این مقرر که
مستمر و متاد می شود منجر با اسهال معوی هم
میشود چه بسبب کثرت مرور مواد فاسده
بامعاء صحیح در معام بهم میرسد و در بنیوت
رذات مضاعف میشود اما صلیبی و آن
آنت که بطوبه غلیظ با آن دفع میشود
که گوشت فاسد بابت مستعمل شده است
و آن شیهه نیز در آب چیزی میباشد و این
نوع هم ردی است مثل مری اما با آن نمیرسد
چه این هم در دلت بر و مراحت یا در زبان
اعضا میکند اما موی یا از انقطاع عروقیت

۱۵ یاد موی یا خراطی یا مخاطی یا زردی یا قناری
اما مری اسم اقامت و اکثر آنت که بعد از
حیات بحر قه صفرا ویر یا غلبه می باشد
و بیشتر است که این قسم اسهال اجزای آن
امراض میباشد و بسبب حدوث این امراض
مذکوره بر طرف میشوند **اما** مری آنت
که چرک دفع میشود باشد و این اکثر آنت
که بعد از انفجار مدیونیت یا او را مری **اما**
که در احشای سیده باشند می باشد
و این قسم بسیار ردی و مصلحت می باشد
میتواند اگر از سرطانات امعانیه بهم رسیده
باشد **اما** اگر غیر امعابوده می باشد

مخاطبه غریبه که مذکور شد که بر سطح امعا
ی باشند می آیند و این نوع اکثر است که
بعد از حیات مرکبه می باشد چه در این
وقت اخلاط مختلفه با معایر یزد و باعث
انجراد سطحی آنها میشود **نکته** زدی و آن
است که مثل کف چیزی دفع میشود و این
اکثر بعد از حیات و بانیه می باشد **نکته**
قناری است که بآن پوستها و قشرها
دفع میشود گاه هست که بسبب قروح معده
می باشد و از انجماد آید و علامت این
است که در تصویرت سحر یا وجعی در
امعای باشد اما اگر سحر در امعا بوده باشد

که در امعا می باشد چنانکه مذکور شد یا از
عضودیکر مثل کبد می آید و این قسم را ذو نظایر
کبدی میگویند و این اصعب اقسام است
و اما اسهال دموی که بعد از اسهال مراری
بوده باشد آن هم عسر العلاج است زیرا که
بیشتر آمدن خون خراطه امعا دفع میشده
باشد چه این معنی دالت بر نفوذ علت
در امعا **نکته** خراطی است که سطحی و امعا
منجرد و تراشیده شده باشند و می آید
باشند و این هم خالی از رد لقی نیست
چه این معرهم دالت بر قوت و شدت
ملک دارد **نکته** مخاطی است که رطوبات

اینها از نفس معاجدا شده مآلی **اول**
 چیزی که در امحال دفع میشود اخلاط مزاج
 بعد از آن بلغم بعد از آن رطوبات زجر
 که بوسیله امعای باشد بعد از آن ^{بسیار} سحیح
 خون و خراطم و قناره و امثال اینها دفع
 میشود و بسیار باشد که طبقه اندر و جی
 امعای پاره شده پاره از آن دفع شود و
 و در بعضی غیر **دو** **خبر** این معنی را دیده ام
 و این صورت در صورتی که سحیح در امعا
 سفلی غده ظن بوده باشد چه اینها را قنات
 صدمه چنین میباشد و اما امعای
 علیا بجهت رقت و قرحی که با عضای شریفه

19

دارند

دارند تا باینقدر جراحت نمیتوانند آورد
 اما اگر اخراق تغلی بطبقه خارجه هم شود جات
 محال است که چه نقل کرده اند که شخصی را طبقه
 خارجه امعای سوراخ شد و نیزه اما بوزان
 زیر ناف آن شخص که بواسطه دیبله که در اینجا
 بهم رسید بود و سوراخ شده بود دفع میشد
 و این را شیخ ابو علی هم نقل کرده و ممکن دانسته
 و گفته که اما حالینوس محال میداند و چون
 از بعضی ثقات شنیده که شخصی را شمشیر بر شکم
 خورده بود و هر چند میخواستند بخیه کنند
 رو دهای آن شخص زهر میکرد و بخیه را
 پاره میکرد چند مرتبه بخیه کردند و انجینی شد

اخر ان شخص به بند آمدن خود پاره از روی
دهای خود را گرفته و بکار در بریدن و تمه
باندن و شکم خنجر جای داده بعد از این
نخیه کردند و بخیه به شکم و زخم او
ملغم شده سالها بعد از آن میریت
عقی است که ان شخص را بعد از این عارضه
فرزندش هم بهم رسید اما خنجر خود
در بر نافتن سوراخ شده بود و برار عینه
از آن راه دفع میشد و الله قادر علی
ما یشاء و **بیاید** دانست که هرگاه با خراط
امعاء و خون صفرا یا سوری یا بلغم عفن
یا رنجاجی دفع میشده باشد این علامت

انست

انست که هنوز سبب و علت در تریابد
تدبیراتی که مناسب آن وقت باشد بعمل
مرباید آورد **است** هرگاه جمیع آنها منقطع
شده همین خراط و جراده و خنجر می
آمده باشند معلوم میشود که سبب مرض
منقطع شده و سبب و اثر آن ماند است
درین وقت تدبیراتی که مناسب آن وقت
باشد بعمل مرباید آورد و **بیاید** دانست
که هرگاه مواد اسهالی چرب و موسم دفع
میشود یا منقطع علامت حلا که متوجه
این معنی دلالت دارد و نیز بیان شعور
اعضا و اسناد اقراط گفته است که خلفه

چپ صاحب اسهال چیزی سیاه شبیه
 بکر سینه یعنی کاه و دانه بهم رسد و مع
 ذلت نشکنی بسیار عی داشته باشد
 در روز بیستم البته میمیرد و خلاص
 نمی تواند شد **و ایضا** گفته که هرگاه
 نزول الامعا بوده باشد قی برای آن بدن
و شیخ ابو علی گفته که علت این حکم خفای
 اما شایعین کلام او درین باب و جوی
 بسیار گفته اند لیکن این مختصر را کنجایی
 بی ازین معانی نیست **فصل چهارم در**
مطلب اول در بیان فرق میان دوسنطاریا
 کبیری و دوسنطاریا معوی چون یقین

گفته سودا و یر به غش و چنانکه مذکور شد
 و همچنین گفته که هرگاه استفراغ مثل آب
 باشد و بعد از آن مثل مرهم شود بسیار
 بدست چه این معزج دالت بر ذوبان
 اعضا **و ایضا** گفته که هرگاه اسهال بعد از
 استفراغ بهم رسد مملکت است میمیرد اگر
 استفراغ از وره جگر بهم رسیده باشد
 و ایضا گفته که هرگاه خلفه که بعد از
 مزجی دفعه بهم رسد مملکت است و ایضا
 گفته که هرگاه با مرض اسهال عقل از یاد شود
 دلیل موت است و ایضا در کتاب قبل
 انقراط مذکور است که هرگاه در پشت کوفی

و تقدیر وادر علاج امراض موقوف بر تشخیص
امراضست و بلوند این علاج هر کلا صواب
منصور نیست لکن در آنست که قبل از شروع
در علاج علامات و خصوصیات در آنکه
هر یک از این دو نوع دارند بیان نموده
بعد از آن بر سر علاج هر دو تا در میانه
اشتباهی نماند تشخیص هر یک کما اینست
بعد از آنچه بسیار واقع میشود که دو
سنگ را یکدیگر مجموعی و معوی یکدیگر
مشتبه شده تشخیص غلط میشود و خطا
در تشخیص خطای در علاج را لازم دارد
چنانکه خطای در علاج حلاکت را **میتواند**

لغته

گفته است که میت بسیاری از مردم را دیدم
که بعلت عدم تشخیص در میان اینست
دو نوع از اسهال حلاکت شدند **بدانکه**
فرد در میان این دو نوع از اسهال بچندین
وجو مختلف **وجه** اول آنست که در کبدی
و جمع نمیشد اصلا مکر نادر آنهم در طرف
جب که حوالی کبد است **علاج** معوی که
محال است که وجع و بیخوشی در معا نباشد
مگر آن قسمی که از زیادتی خون بهر سیده
باشد **و فرق** میانه اسهال کبدی و آن قسم
آنست که در اسهال کبدی خون بسیاری دفع
نمیشود و به نوبت دفع میشود چنانکه ذکر خواهد شد

و در اسهال که از غلبه خون بهر سبب است
 خون که کم دفع میشود **آقا** همیشه دفع میشود
 بدون فتور و **آقا** بسیار علامتی که در
 بر غلبه خون و قی می باشد اسهال کبدی و آن قسم
 اسهال حاصل میشود که در و جریه و م است
 که در اسهال کبدی خون بر میل نوب و در
 دفع میشود بخلاف اسهال معوی که متصل
 و همیشه خون می آید بدون سکون مجتهد
 آنکه خونی که در اسهال معوی می آید از نوع
 صغیر و فو حات عروق دقیقه ضعیف می آید
 و این خون که کم می آید همیشه میتواند آمد
آقا خونی که در اسهال کبدی می آید چون

از جگر

چون از جگر می آید بسیار می آید و چون بسیار می آید
 همیشه غرق می آید آمد چه طبیعت باذن خالق
 نمیکند از که جوئی جگر از خون خالی شود و در
 خون بسیار جمع شده باشد یکجا دفع میکند
 و همین که اندکی کم شد باز نگاه میدارد تا
 چون جمع شود باز دفع میکند و همچنین
 باین طریق نگاه میکند و گاه حبس
 غذا خونی که در اسهال کبدی دفع میشود
 بطریق غریبه می باشد و **جریه** است که اسهال
 کبدی خزان و از غری بدن را از مزه دارد
 و علت کوی غذا بدن که خون است **بخلاف**
 اسهال معوی که از غری بدن را از مزه ندارد



مگر آنکه بطول بخامیده باشد متعاقب
 شده باشد **وجه چهارم** آنست که در اسهال
 کبدی انزاق از آخر خون دفع میشود و
 بسیار دفع میشود چنانکه دانستی و هیچ
 چیز با او نمی باشد از خراطه امعاء و غیره
 مگر در آخرها که از کثرت انقباض مواد
 با معالجه در امعاء هم رسیده باشد در آن
 وقت خراطه امعاء و غیره با خون دفع میشود
اما اگر بسج متعاقب شده باشد هیچ چیز
 در اسهال کبدی بغیر از خون دفع نمیشود
 بخلاف اسهال معوی که در اول خون نمی
 باشد بلکه اول سایر مواد مذکور دفع میشود

بعد از آن

بعد از آن رطوبات امعاء دفع میشود بعد از آن
 که آنهم دفع و اخراج و تخرجه در امعاء هم رسیده
 انوقت خراطه امعاء و خون که کم دفع میشود
 مگر آنی قسم اسهال معوی که از غلبه خون
 هم بر منکر **وجه پنجم** آنست که در آن قسم خون دفع میشود
 مثل کبدی و فرق میان آن دو نوع همانست
 که مذکور شد **وجه ششم** آنست که خون که
 در اسهال کبدی دفع میشود بسیار بدبو و متعفن
 می باشد بجهت حرارت کبد بخلاف خون
 که در اسهال معوی دفع میشود که باین مشابه
 بدبو و متعفن نمیشود بسبب برودت امعاء
وجه ششم آنست که صاحب اسهال کبدی

بعد از آن

که بی سوء المزاج جاری بوده باشد بخلاف
 صاحب اسهال معوی که این معنی از نزد
و حرمه است که در اسهال کبدی خن
 خن خن را که دفع شده و منعقد شده اگر
 بر روی آتش گذارند غسقره و تجلیل
 نمیرود و بلکه مثل کباب بسته تر میشود
 و بوی شبیه به بوی کباب هم میدارد و عجل
 اسهال معوی که خون دفع شده از آن اگر
 بر روی آتش گذارند تمام میسوزد و تجلیل
 میرود **بلکه** اطباء درین مقام دیگر فرقه
 ذکر کرده اند اما این مختصر را کجایش
 بیش ازین نیت و برای صاحبان هوش

۱۰۱

حین

حین قدر که مذکور شد کافیت **فصل پنجم در اسهال**
اقول در میان معالجات کلیه و تدبیرات
 مافیه در جمیع انواع اسهال که مذکور شده
بلکه اسهال مزمنی که اسهال محتاجت قلبی
 و مغلطات مواد و مغزیات و کاهی احتیاج
 بخدوات هم میرسد مثل افیون و مانند
 آن و اکثر است که حین تدبیرات شفع
 میازد از معالجات دیگر اما کاهی
 احتیاج به تدبیرات دیگر میشود **بلکه** اگر
 مریضی مزاج مزاج بوده باشد استعمال
 مبریات ضرور میشود هر چند با اسهال
 نداشته باشد اگر چه بعضی مبریات

و باشند که با وجود تیرید با سعال این
مناسبت دارند مثل شیر تخم خربزه بوده
و قوی طباشیر فاض و ملین کافی
و غیر کافی چنانچه در مطلب سیم
مذکور خواهد شد چه اینها که مذکور شد
اگر احتیاج شود در انشای معالجات
اسهالی استعمال میتوان کرد اما اقراص
حاسبه را در وقتی که حابس باید داد
بکار مر باید داشت و اقراص ملینه را
در وقتی که ملینات باید داد باید داد
عزیز که هر یک را در وقت مناسب خود
استعمال نمایند و گاه هست که احتیاج

۱۰۳

منجیات

منجیات هم میشود این در صورتی که
مریض بمرور المزاج بوده باشد بوجهی
یا ضعیف المزاج چه درین وقت استعمال
منجیات مناسب آن حال مر باید نمود
بالقوه و مثل اینکه اگر ضعیف المزاج بوده باشد
بحیثی که غذا هضم نمیکرد باید شوار
حضم میکرد باید داد و اگر در جوارشانات
مقوی مزاج مر باید داد و گاه هست که در
اسهال استعانت بملات و معرقات و نفیحات
جسته جسته میشود چه اینها همگی مواد بری
بر خلاف جهت اسهال میل نمیشوند و این معنی
در جنس اسهال بغایت نافع است و گاه هست

۱۰۱

که علاج اسهال با اسهال میکند و این در وقت
 که سب اسهال خلطی بود و ما شد از خلط
 که مجله و معایر بخند باشد چه درین حال
 آن خلط را بلوای سبب اخراج میاید خود
 اما اسهال بر طرف شود و این معنی از جمله
 معالجات غریبه است چه اگر کسی از این
 برانداند و به جید که بلوای سبب اسهال
 بر طرف شد بسیار عزیز می باشد و نجات
 میکند **و دیگر** از جمله اموری که در جی
 اسهال معین است خواب شب چه خواب
 فراغت انفع است از برای جی اسهال
 و از جمله سه رفتن بخام و مالیدن دست یا

۱۰۵

و تمام

و تمام بدن را بار غشای مناسب مثل کل
 کس نه جزیت کردن و مالیدن چه جمع
 لکون ملوک و جذب ماده بر خلاف جگر
 اسهال میکنند و در جی اسهال دخیل تمام دارند
 و عجیبی که است و عجب بر روی شکم در جی
 اسهال نفع عظیم دارد بشرط آنکه چهار پنج
 ساعت حرکت ندهند و بگذارند که باشد
و بعد ندیدند که در جی جمع انفع
 اسهال نافع نیست **و دیگر** کردن ادویه قاصص
 بر روی شکم و ناف مثل کل سرخ و افاقینا
 و حض و فلفل کلنان و صندلین و مازو
 و طراشیت و بلوط و کرمانز و کلی از این و بار کرد

و تمام

این هم از جمله و ضایعی قدماست و چون
 تبدیل دوی مفرد اولی است مادرین مختص
 ادویه مفرد ها که با فخر در معالجه اسهال
 ذکر میکنم تا اگر کسی خواهد که آنها استعمال کند
 بکند و اگر خواهد و تواند ترکیب کرد ترکیب
 بکند و بکتاب دیگر احتیاجش نشود و آن
 جمله ادویه مفرد که در حبس اسهال نافع است
 افیون است چه در وقتی که باید حبس اسهال
 کرد مقدار علی از آن تا شری عظمت
 و این مکرر تجربه اطباء بلکه اکثر مردم میدانند
 و از غایت شهرت احتیاج نوشتن هم ندارد
 و از جمله ادویه مفرد که در حبس اسهال

طبا شریف و اشالی آنها چه ضایع کردن اینها بر روی
 شکر خواهد مفرد و خواهد ترکیب نفع بنماید و اگر
 و اگر ادویه مذکور را با آب برشته با زیت
 و فاسل آن ضایع نمایند بهتر است و هرگاه احتمال
 در و میکند تا بل دوی مفرد ضعیف مطلب
 حاصل میتوان شد دوی مرکب و قوی است
 بناید کرد و این معنی مخصوص بجلد است
 بلکه در جمیع معالجات رعایت این معنی
 باید نمود چه این فاعله کلیت و جمیع
 قدما باین وصیت فرموده اند و همچنین
 تا استعمال دوی شکر و مجرب ممکن است
 و دوی غیر مشهور و غیر مجرب بکار نباید برد

بسیار فی دانسته اند خصی صا شیع ایوی
 پیر شربت و طریق استعمالش اینست که
 آنرا بآب غلک بشویند چند مرتبه بعد از آن
 به پیوندی و خشک کنند و هر شب به قدر
 یک انگشتال بدهند که بسیار قوی است **و از جلد**
 ادویه مفرد که نافع است در قطنی است
 آنرا بوی بدهند و با آب خالص بشویند **چند**
 که بسیار نافع است نفعهای کلی در حبس
 اسهال از این دو دیده شده است **و همچنین**
 تخم بارشنگ را بعد از بودادن جوشان
 تا لعاب آید بعد از آن بنمزدادن
 بسیار نافع است هم برای حبس اسهال

۱۰۹

و هم برای پیش و هم از برای سحر امعا نقابت
 نافع است و نظیر آن در جلا بخور اعتقاد حبس
 اینست که اگر تخم بارشنگ و فلفل و فلفل و غیره
 منی بود علاج و اسهال و شکر تر می بود پیر
 مایه را هم در حبس اسهال بسیار نافع است
 شمرده اند خصی صا در اسهال اطفال و از جلد
 ادویه نافع در این باب ربوبی **مشترا**
 مثل ربوبه و ربوبه و ربوبه و ربوبه سماق
 و امثال اینها خواه مفرد بدهند و خواه
 با ادویه دیگر که بسیار نافع است خصی
 در حبس اسهال صفراوی **آنگاه** اگر اسهال
 سرفه بوده باشد از دادن امثال این ربوبه

۴۱۱

و سهلات داده شود تا انقباضی که محسوس
 شده اند دفع شوند و اکثر آنست که
 بعضی دفع ثقل و از آنکه احتیاج مرض
 بالکویه زیاد میشود چنانچه احتیاج
 بمداوای دیگر نیست و چون در دادن
 دوا قاعده شهر آنست که ابتدا باضعیف ادویه
 یا ادویه مفرد نمایند و اگر درین وقت یلین
 و سعل نماید داد تا سعل قوی چه رسد
 بلکه اولاً ملقات باید داد و اگر با این
 کار ساخنه نشود اندکی قوی تر کنند
 تا مطلب حاصل شود و غرض که رفته رفته
 و بتدریج و درخی احتیاج دوا را قوی میگردانند

اجتناب مایه غلیظ و بلکه در آن وقت
 مخدرات و سایر ادویه مناسبه علاج می
 یابند که در چگونگی در معالجات جزئیتره ترکیبه
 و مفرد و تفصیل کرده میشود و درین باب
 بعضی قدر الکفای می شود و آنچه العین **فصل**
ششم از طلب اول در علاج نوع اول از
انواع اسهال که مذکور شده و آن اسهالیت
که از جیس ثقل بهم رسیده باشد بدانکه
 چون مدارک در معالجه امراض از آنکه در دفع
 اسباب سبب و سبب این نوع اسهال جناس
 ثقل است پس قانون علاجی با آنکه مرض
 اسهال است محض است در آنکه ملاتبات

و سهلات

و زود زود جرات دادن ادویه قوی تر کنند
 و آنچه در ابتدای این کوفت بتجربه رسیده
 که بسیار بسیار مبارک و نافع است دادن
 لعابها **باب طریقی** که ذکر میشود باید داد
 بعد از دو مثقال بزر قسطی و دو مثقال ریش
 خطیبی سفید سه مثقال جمیع را انقدر
 بجوشانند که لعاب دارد و غلیظ شود بعد از آن
 صافی نموده و روغن بادام تازه گرفته سه مثقال
 گرفته داخل کرده بپزند اما ای باید که سرخ
 نبوده باشد بلکه نیم گرم باشد چه جرات
 بالفعل او را بجای از آن بجوشانند تا بپزد
 عظیم است و سه روز اول بپزد و کف آن را

اک

اگر از آن حبس شده باشد و الا اندکی قوی تر کنند
 و طریقی دانستن این که حبس بر طرف شده است
 یا نه اینست که قبل از آشامیدن لعابها مذکور
 چند دانه استخوان تر حنکلی یا تخم خرغوب
 و امثال آن بدهند که فرو برد بعد از آن
 لعابها را بنوشند و در وقت اطلاق ملاحظه
 نمایند اگر آن دانه در مرتبه اول و دوم
 که اطلاق واقع میشود می آید معلوم میشود
 که حبس بر طرف شده است و اگر نمی آید
 بر طرف نشده است با و ملینات مذکور
 باید داد بعد از آن امتحان غنی در غرض که
 رفقه رفقه ملین می باید داد و بعد از آن

امتحان مراد باید نمود تا معلوم شود که جنس
بر طرف شده است و اگر حقیقت امتحان یاد و
که مذکور شد تخم بار تنک در شغال افتاده
نموده بدیند بسیار خوب و مناسب است
چه تخم بار تنک مناسبی تمام دارد
بامعا او را داخل عالمای مذکور کرده
بدیند و در وقت اطلاق شدن ملو خط
کنند که مراد باید باینه چنانکه مذکور شد
و اگر حقیقت امتحان تخم بار تنک نهاده
ناله اب بیاید بعد از آن صاف کرده باز
باد امر سر شغال داخل کرده بدیند بسیار
خوب است هم برای امتحان کردن خوب است

و هم

و هم بیسی نری و مناسبی که بامعا او را در
چرخ و بچش بسیار نافع است و بوجه
خوب خون هم بسیار خوب است **جاء**
این دو امار که مذکور شد در ابتدای
این کوفت فواید بی شمار است چه دوائی
در امر خرد بتمای اینها درین باب نیست
هم مبارکند و هم نافع چند روز اول باین
طریق باید عمل کرد و درین اشک که ملین است
استعمال میکنند همیشه روی شکم و ناف
برو غنهای مناسب مثل روغن کلمه
و روغن بنفشه بادا مچرب میکرده باشند
چه تلخین را در تلخین طبیعت دخلی عظیم است

حسب طبیعت بر طرف شود اما چنانچه غلبه یابد
که باعث ضعف میشود بلکه همین که بکوشد
باید و روزی دادند یکبار و روز دیگر استراحت
فرموده باز بدیند و در روز استراحت
لغایهای که اول ندکوشد میداده باشند
یا تمام امتحان تا تشخیص حاصل شود بلکه اگر
دیگر معارضه و ریاضت بدیند الا فلو و اگر
یا قوی از اینها احتیاج شود قدر فلو سی
خیار شنید را بیشتر کنند تا پانزده شقال
میتوان کرد و اگر قوی تر خوانند بیشتر
و توضیح این از هر کدام ده پانزده شقال
در خدا احتیاج اضافه اجرای سابق کنند

اگر باین مطلب حاصل نشد و تخم کم از برای
امتحان دادند نیامد یا بعد از ده بیت فرمود
مرتب اطلاق شد آمد معلوم شود که
قوی است و باین دو بر طرف میشود در وقت
بد و ای قوی تر از اینها احتیاج است و چیزی
که در وقت مناسب است انیت عین الغلب
سه شقال ریشیه خطین سفید سه شقال
سبدانه دو شقال زیر قوطی نادر و شقال فلو سی
خیار شنیده شقال مجموع را بجو میاشند
و بعد از آن صاف نموده روغن بادام
سه شقال داخل نموده بدیند یکبار
و دوبار و سه بار تا آنکه مطلب حاصل شود

۱۱۷

خطی

حسب

این مغز مخصوص شده باشد و قد مشرب و خنک
 مذکور شد بکار دارند چه در موصوفت مشرب
 انفع می باشد و اگر علت در امعای سفلی
 بوده باشد حقه بکار دارند چه در موصوفت
 حقه انفع و اولی است و اگر علت در میان
 امعای علیا و سفلی بوده باشد کالجی مشرب
 و کالجی حقه استعمال می باید کرد غرض که
 بواسطه از اله حبیب بهین دستور که مذکور
 عمل می کرده باشند تا مطلب حاصل شود
 زیاده برین مذکور نمی توان کرد نهایت
 آنچه می توان کرد تکرار این تدبیرات است
 مگر بجا آرند تا حبیب بر طرف شود اما نه بی

اگر باینها مطلب حاصل شود و بها و الا حقه در
 باین مغز حقه کنند نهفته شد مثقال کل
 سفیده و مثقال عنب الثقلب اصل التومار و مرکب
 دو مثقال فلو سرخسار شتر شیر خشت و تخمین
 از هر کدام ده مثقال بملامه برز قوطی نالین
 غلط از حرکت دو مثقال احاب جو بخش
 آب برکت چغندر از حرکت بیاله مجموع
 جو شایده بعد از صاف نمودن بار و عن
 بادام ده مثقال حقه کنند یا بار و عن
 کینجده مثقال و عنک طعام نیم مثقال اگر
 قوی تر خواهند بلکه اگر حبیب و سحر در امعا
 علیا باشد و بعد از باقی که سابق مذکور شد

۱۱۹

این

سفلی برده است
 حقه اولت به قاعه
 آلت که در حقیقت
 امعا ۳۴

چنانکه گفتیم بلکه بعد از اوقاتی تا اینکه ضعف
کلی طاری نشود نهایت احتیاط و ملاحظه
درین باب میباشد و زود زود
جراحت استعمال مسهلات قوی هم نباید کرد
و از معاقبت بیکدیگر دادن هم اجتناب
می باید نمود بلکه آهسته آهسته تغییرات
مذکور را بعمل می باید آورد تا مصلحت حاصل
و همین که حسب طرف شد اکثر است
که سحر و سایر اعراض بر طرف میشود بی آنکه
احتیاج به دواهای دیگر باشد اما اگر اسهال
استداد یافته باشد محض همین که مذکور شد
کافی نیست بلکه برای برطرف شدن سحر و بسته

۱۳۱

شون

شدن خون و برشون و جدا نمودن بزرگ
دیگر می باید **واقول** آنچه درین باب استعمال
باید کرد چنانکه مذکور شد ضعیف تر می باید
باشد و اگر کارهای آن ساخته شود قوی
از آن می باید داد تا به **سحر** تبدیل و بطلب
حاصل شود و اول چیزی که شکر بریده است
که در بنوقت نافع است و زود را عاقبت و آن
انیت تخم مرو و نیز قطی تا تخم بار تنک
تخم ریحان از هر یک دو مثقال اینها را
چون باشند تا بلع با بلع می باید بعد از آن
بدست احتیاج صاف نمودن نیست همچنانکه
چون مشاهده اند می باید داد این دو را

درینوقت مثل لعابهاست در او ابل امثال در بیاری
 نفع و خونی چرا که جبهه حبس نمودن دارند و هم
 غریبه که مناسب قروح امعاست و بلبله مناسبت
 جمیع حالات درینوقت دارند اول مرتبه آنها را
 بدهند و اگر قوی ازین خواهند نشاسته
 صبح و عصر از هر کدام دو مثقال اضافی اجزای
 سابق عفو و بچی شانند تا مثل پالوده شود
 بعد از آن بدهند و اگر قوی ازین هم خواهند
 مجموع برود را بار و عن کل من تجرب عفو
 بر روی مغالی که آب ندیده باشد بوی بدهند
 و همچنین صبح و نشاسته را بداند که جرب کند
 بوی بدهند بعد از آن بدسقری که مذکور شد

بجراشد

بجوشانند چه بعد از بودادن در مغال خود
 قوی تر شود و اگر ازین هم قوی تر خواهند
 بعد از آنکه مجموع بطریق که مذکور شد جوشانند
 نیدن کل ازین شسته طباشیر سفید از هر کدام
 یکدانه مثقال سفید نیدنیک سردار و عفو
 بدهند چند روز آنها را باید داد و بهین
 ترتیب و تدبیر که مذکور شد چه بهین و
 سیر قاف و مبارک است انشاء الله تعالی و اگر
 باینها مطلب حاصل نشود یعنی سحر و قرحه
 امعا بر طرف نشود چند روز هم سفوف
 طین دو مثقال بنجند که در مطلب سیم
 مذکور است یا رجب بدو و مثقال بدهند

و کاهی سقف فجب الزمان و شقال
که ایضا در مطلب میم مذکور است یا رتب به
دو شقال میداده باشند غرض که کاهی این
و کاهی آن و کاهی آنچه اول مذکور شد
نشدند تا آنکه معنای آن کوفت
بالکلیه بر طرف شود **که** بالغرض اینجا
مطلب حاصل شود از جوارش ثبات طبایع
که ایضا در مطلب میم مذکور است و باید داد
بقدری که در اینجا مذکور شده و همچنین
از سایر معاجین و اقراص و سفوفات
که در اینجا خاصیت و شرح و صفت مذکور است
اگر ضرور شود استعانت **باید** طلبید

ناشفا

۱۳۵

ناشفا کلی معنای آن حاصل شود
و هر یک از ادویه مذکور در استعمال می
باید کرد و یک مرتبه و دو مرتبه الکفافی
باید نمود و هر که امراض مزمنه بدون اینکه
مکرر استعمال ادویه کنند بر طرف نمی تواند
و چون بسیار است که اسهال خالی از پیش
و زخمی بوده باشد لهذا بجای جلد شمش
شیاف ذکر میکنند که اگر ضرور شود استعمال
کنند و هر که میسر یا بسه کند را ضوون مندر
اجزا مساوی کوفته و بجایه شیاف سازند
و در وقت احتیاج استعمال نمایند انباشت
که در سنگین بیخوشی و زخمی نظیر ندارد و مجرب است

مدرک

کند ز غفران حفظ کی صبح عرفی افیون
از هر یک یک مثقال کوفته و بخته شیاو سازند
و در وقت ضرورت استعمال نمایند **بدانکه** ما
بسیار ضرور شود و ادویه افیون دار استعمال
نمی باید کرد نه در حفته ها و نه در مشروبات
و نه در شایات اما اگر بچیش و وجع برسد
از اطباء برسد بچیشی که باعث سقوط قوه بیند
باشد درین وقت استعمال نماید کرد
چه استعمال افیون اگر در وقت مناسب بوده باشد
کمال منفعت میبخشد بچیشی که دوائی نظیر آن
ممنوع اند بود و **باید** دانست که روغن مشهور
بر روغن شیخ صناعت در قوی و تازه و طاهرین

شهرت

۱۲۷

شهرت است که استعمال نماید کرد و در قوی
باطنه استعمال میکنند اما تجربه حقیق و استا
دات حقیق مکرر رسیده است که در قوی و باطنه
هم نفع تمام دارد و مکرر استعمال کرده ایم و منفعت
دیوه ایم پس اگر ضرور شود کاهی از آن هم چند
مثلاً بعضی روغن بادام با ختم بارنگ اک
برهند بسیار خوب است و همچنین بعضی روغن
که در حفته ها اند که پیش ازین روغن بکنند
بسیار بسیار مناسب خواهد بود و غرض که بعد
نمی که ممکن باشد استعمال آن قصوری
ندارد بلکه کمال منفعت است ان شاء الله تعالی
بجای از آنکه هیچ و سایر اعراض بخوی و تریبی

کمان

که مذکور شد اگر سلوک غایتی نفع عظیم
 می یابند و اگر مرض قابل علاج باشد و غذای
 بسیار و بغالی خواسته باشد بصورت تدبیرات
 به میشود و اگر عیاذ بالله قابل علاج نبوده باشد
 و مثبت از رخ بر خلاف این بوده باشد
 همچنانکه مذکور است به عیش و بصل مثل
 آنهم به عیش و لذت و الله اعلم **فصل هفتم**
 از مطلب اول در بیان غذای صاحبان
 اسهال در حروفی از اوقات بدانکه واجبست
 که غذای ایشان تند و حریف نبوده باشد
 و همچنین مرابید بسیار شور نبوده باشد
 و ایضا مرابید که نوشی مفطر که تجدد کند

۱۳۶

لع

و اینرا

و اینرا بوسه نداشته باشد بهترین غذا حاد را و این
 کوفت برای صاحبان اسهال برنج آب است
 یا شیر یا دلم چه این غذا سه خاصیت دارد
 که در جمیع غذای ضعیف اول غذا نیزه صالحه
 که از هر دار در صالح الکیمی میته را دوم غرق
 که مناسب سبب معاست **سیم** تر کردن طبیعت
 که در ابتدا این کوفت در کار است **و**
 ذلك بهیچ چیز از جیات مضرت ندارد
 چه اکثر اغذیه اگر با فخذ از جیتی مضرت
 دارند از جیتی دیگر بخلاف این غذا پس
 تا در مقام تلیف طبیعت انداز این غذا
 غذای دیگر بخواند و غرض باین غرض و در ابتدا

لع

اسهال با قوام از جوافی مطلقا اجتناب
لازم است و تا که لیسر خد سقوط طوقه و ضعف
نزد جوافی نماید داد البته بلکه بجماع
برج آب و شیر بادام نهها الکفام باید نمود
و بجای از این از جمله اغذیه مناسبه
الشیرین و این هم بسیار مناسب است اما بوج
آب مذکور بنی ندارد بجهت آنکه اگر چه
الشیر از جهت ملائمت و تغذیه مناسب است
اما اکثر آنست که احداث نفخ در امعا
و معده میکند خصوصا اگر معده و امعا
ضعیف باشند و این معنی در حالت اسهال
متحقق است پس این را هم قاضی و رشود نباید

۱۳۱

داد

داد و حالتی که دادن آن ضرر نمیشود وقتی است
که مریض را تب یا سوء المزاج حار مفرطی بوده باشد
چه درین صورت نیز دادن ماء الشیر چاره
بلکه این اولی از بوج آب و شیر زیاد است
بجهت آنکه رعایت مزاج و اصلاح آن مقدور
بر جمیع علتهای چه اگر مزاج و قوت بحال
حق باشد دفع امراض بند بر میسر است
و الا فلا پس اگر ضرر شود حرارت مفرطی
باشد کافی ماء الشیر میتوان داد و اگر
خواهند شیر بادام هم داخل میتوان کرد
بشرط آنکه در طبع آن مبالغه بسیار کرده شود
تا احداث نفخ نکند بکنند بجماع تا در مقام

تلیق طبع اند و خاطر از مزج طبیعت جمع
نگرده اند غیر ازین دو غذا غذای دیگر نمی
باشند داد البته و همچنین از ترشیه ها
و حیوانی مطلقا اجتناب می باید و فرود
و ازین غذاها بهیچ غذای دیگر بخافزنی
باید کرد مگر اینکه اتفاقا مریض را ضعف
کلی بهم رسد که غذا غرض سقوط قوه باشد
و درین وقت لا علاج جز وسیع با مرغ
بجای داخل بخواب مذکور با ماء الشعیر
هر کدام که مناسب وقت بوده باشد
میتوان کرد تا مکنیست بحضرت
از برای تحصیل قوت همین غذا کافی باشد

آلسی که جوانی را در کینه
شده است اتفاقا از
دارا اصل گوشت نداشت
و اتفاقا از م

لا علاج از گوشت هم بدهند چه حفظ قوت
چنانچه گفتیم بر جمیع چیزها مصلحت حتی اگر
ند بیری ضرور شود برای حفظ قوت و آن
ند بیری باصل کوفت مضرت دانسته باشد
رعایت حفظ قوت می باید کرد نه رعایت
کوفت اما بالکل جابت کوفت را هم معمولی
باید گذاشت و هر چه قلیل المضرت است آنرا
می باید کرد و این قاعده کلیت در معالجه
جمیع امراض و از جمله غذا بد که مناسب است
وقت است اگر بعد است بخواب چه در وقت
آن چه اگر ع با وجود دهنیت و غروب
و تلیق غذا آینه ولادت هم دارد و بسیار

غذای مناسبی است برای این اوقات اما
بشرط آنکه صاحب اسهال تب نداشته باشد
درین وقت میتوان داد که بسیار مناسب است
اما اگر تب داشته باشد نمیتوان داد
مگر وقتی که دغله سقط طوقه باشد
باشد در صورتی که همچنانکه لاعلاج
حیوان نمیتوان داد این را هم میتوان داد
بجمله تاجس طبیعت با قیت ازین دو
غذا تجاوز نمایید نمود و از هر کدام
که طبیعت را از انحراف ببرد
علول غوره دیگر باید داد تا طبیعت
منزج نشود و باین طریق ملوک میباید کرد

و غلغه

تاجس

تاجس طبیعت بر طرف شود خاطر از ان
مرجع شود بعد از ان تغییر غذایی باید
و همچنانکه درین وقت دوی تاجس می
باید داد و کذا آنک غذای تاجس میباید
فرمود مثل چلا و و قلیه بگوشت مرغ جانی
و امثال آن و قلیه را اگر خا حل و محرو
الزجاج هم میباید ترش هم میتواند کرد
و ترشی که مناسب است آنست که فی الجملة
قبضی هم داشته باشد مثل انار دات
و سماق نه مثل تر حنلی که ملین است
اما انار دانه را بادانه بگویند و میره
گرفته داخل آتش نمایند تا قبضیتش بشود

وانک جاشنی قند هم اضافه کنند که
 حدت و شلای ترشی کمتر شود و چه غذای
 شدیدا الحوصه حیوانکه مذکور شد متنا
 نیت و اگر انار را از ابوبل صند بعد از آن
 سیره بگیرند فبضیتش بیشتر میشود و چند روز
 دیگر باین طریق عمل کنند بعد از آن
 بکیاب خرو سبزه و مرغ بچنه و مانند قند
 و نمایند و اگر طباشیر سفید و کرد سیاه
 و کنیز خشن خنایه مفرد خنایه مجموع
 بکیاب بپاشند و ادویه حاره همیشه
 بقدر احتیاج داخل کرده باشند و غذا
 که رفته رفته و بتدریج و بان او کم شود

و بعد از آن
 بعد از آن قلیه را بکوبند
 بره و قلیه و نشال میدارند
 باشند

کوفت

کوفت و به شلای برهیز را میشکند
 باشند تا اینکه بخیانت الهی کوفت بالکلیه
 بر طرف شود برهیز هم بخیای شکسته شود
 و کار مرغ پلا و و بزه پلا و و ماش پلا و و دان
 بر سل و کاه صفت که در حبس اسماهای صفای
 و حر و المراجین جلا و یا باست داده میشود
 بسیار منتفع میشوند و همچنین آش کشک هم
 مناسب است و همچنین دوغ که روغنش را
 خوب با کرفه باشند بلکه منک و اغ هم کرده
 باشند کاه از آن هم اگر بچند بسیار مناسب است
 و همچنین در وقت حبس فرمودن سیره تخم
 خنک اش سفید داخل کردن بسیار نافع است

و کاهی هم زرده تخم مرغ خوبست بشرط آنکه
 نیم پخته باشد و اندکی صمغ عربی بوداده
 باغشتر خشک صلا میدون غلک سوده داخل کرده
 باشد چه درین صورت هم غذای لذیذ است
 و هم دوائی جالب و گاه هست که مریض را
 بسبب ضعف معده یا غیر آن دو مرتبه مطبوخ
 خوردن مبرکت و چیزی دیگر غیر مطبوخ
 مثل لبنیات و موهها و مرییات خود اصل
 مناسب نیست و در صورت اگر عجز
 یک وقت غذا چند عدد زرده تخم مرغ
 بخورد که مذکور شد بدین بسیار مناسب است
 وقت دیگر غذای هر طعای که مناسب

برهند

برهند این تدبیر خوبست چه طبیعت
 از زیر بار دوم مرتبه غذا خوردن بیرون
 می آید و هم دو وقت غذا خورده است
 و بدل ما بخلل تحصیل شده است **فصل**
 حشم از مطلب اول در علاج نوع دوم
 از انواع اسهال و ان اسهالیت که از مغز
 بهم رسیده باشد بدانکه اول کاری که
 در اینجا باید کرد هاست که در فصل سابق
 مذکور شد بغیر مقنیات و اعاباست
 مذکور را باید داد و امتحان باید داد
 که حسب صحت یانه و تا خاطر ازین
 رکله رجوع نکنند البته قوا بقا مستحال

نفرمانند که مملکت است و اکثر خطائی که در علاج
اسهال واقع میشود از سه اهله کردن درین
باب است چرا که اسهال میشود پدید آید و قیوس
می باید کرد چه علاج بفراست و ازین غافلند
که بحسب طبیعت بر طرف شود ممکن نیست
که هیچ دوائی بحسب ففعی توان کرد و هیچ سها
تواند بر طرف شد ما بسیار دیدیم و شنیدیم
که ازین خطا جمع کثیر هلاک میشوند پس
در اینجا جمیع لعابهای مذکوره را باید داد
چه لعابها مذکوره هم لذیذ و حلالت صفا
نور و منشاند و هم طبع را نرم میکنند و تخم
استخوان هم بدهند و ملاحظه کنند اگر بحسب

در طبیعت

در طبیعت نیست شروع در استعمال قوا بوض نمایند
و الا ملیناتی که مذکور شد بهمان ترتیب و همان
اسلوب من غیر تفاوت اصلا بدهند و بعد از آنکه
بحسب بر طرف شود اگر کجاست برنگد که صفا درین
غالب است باز قوا بوض استعمال نکنند و بهمان
ملینات بقدری که ضرورت است اخراج صفا بفرمایند
بعد از آن شروع در استعمال قوا بوض نمایند و قوا بوضی
که در اینجا باید استعمال نمود همان قوا بوضی است
که در اینجا مذکور شد و خصوصیت که در اینجا
بکار باید بود بغیر ازین نیست که سفوفات
مذکوره را بار بربوب حامضه که اینها مذکور شد
مثل رب ساق و رب بید بدهند دیگر آنست

بهمان قوا بوضی را
بکار باید برد تا خون
با تعلیه بر طرف شود

که در اینجا دادن دوع بسیار مناسب است
 مر باید دوع ترشی باشد که روغنش بسیار
 خوب گرفته باشند و آرد داغ یا سنگ
 داغ کرده باشند در صورت بسیار رفع
 میکند قوی قلب در وقت تشنگی داده باشد
 که رفع تشنگی میکند و تشنگی صفا میدهد
 و هم حسب طبیعت میفرماید غرض که این دوع
 در مقام بسیار نافع است چرا که هم دواست
 و هم غذا و چون اکثر آنست که صاحبان
 این نوع بی سواد المزاج جاری نمیشوند اولی
 طباشیر کافوریده هر کدام که مناسب مقام
 باشد در اینجا بسیار نافع است با شیره تخم خرفه

و غیر کافوریده

چنانچه

چنانچه در معالجات کلیه مذکور شد میدان
 باشند و غلام در اینجا همان است که سابقا
 مذکور شده همان قاعده و ترتیب را منظور
 و سلوک باید داشت و تفاوتی که هست
 اینست که در اینجا قلیها البته ترش بوده باشند
 بهتر است بجهت تسکین صفا مگر آنکه مانعی
 از دادن بزمنی بوده باشد مثل سعال
 مفرط یا غیر آن چه در صورت بر مبالغه
 در استعمال ترشها نباید کرد و طرف احتیاط
 همیشه رعایت باید داشت **فصل نهم در طب**
 اول در علاج نوع سیم از انواع اسهال که
 مذکور شده و آن اسهال بلغمی است بدانکه

در انجام اول امتحان میباشد که در که حبس
باشد اگر بوده باشد بملکات مذکوره از الله
حبس نمایند و چون سبب کوفت بلغم
اگر بعد از از الله حبس احتیاج باخراج بلغم
بوده باشد همان ملکات را که بافلوس
خارج میشود داده میشد بدهند اما غارین
سفید یک دانک سردار و نموده بعد از آن
بدهند چه درین صورت اخراج بلغم
بیشتر میشود و اگر احتیاج باقی ازین بوده
باشند باین سخن حقه کنند بادیان
بنج بادیان اصل التوس از هر کدام دو مثقال
قرطم مقشر آب برک جفتد یک بیا له

عنب الثعلب دو مثقال ترید سفید یک مثقال
یا یک مثقال و نیم هر میتوان کرد فلو سخیار
ده مثقال کل خط سفید دو مثقال بار و غن
کنجد پنج مثقال و غن یک مثقال چنانکه رسم
حقنه کنند بقدری که ضرر دارند باین
سخنه اخراج بلغم میکرده باشند بعد از آن
از برای سح آن بزور حاجی را که در فضل
سابق مذکور شده بدهند اما تخم ریخ
هم اضافه آنها را باید نمود که بجزر است
و امضا از همدان سفوفات که مذکور شده
میلاده باشند اما بجزر بوب مذکور چه
استعمال ترشی درین نوع پر مناسب نیست

و همچنین سفوف مقلیان که در مطلب سیم
مذکور است مناسب این نوع اسهال است اگر
احتیاج باشد از آن هم میداده باشند تا اینکه
بالکلیه برطرف شود و نقل و شربت این سفوف
یکشغال است و ناد و شغال هم میتوان داد
فراخو احتیاج میداده باشند و باسجالی
حب نموده بدهند و همچنین اگر احتیاج باشد
از سفوف اینون و سفوف جوز که اظهار کرد
خواهد شد بقدری که نوشته شد بدهند
بعد از آن از برای تقویه معده و اذای مواد
بالغیه اگر احتیاج باشند معجون دیگر از آن
جوارشانات مقوی معده که ایضا مذکور میشود

بدهند

بدهند تا خاطر از جمیع جهات جمع شود
و غذا در ابتدا ی کوفت همان برنج آب با کمی
بادامست تا اینکه حبس برطرف شود بعد از آن
مغنی دایما و شور باها که ادویه حاره و غیره
بقدر احتیاج داشته باشند میتوان داد بلکه
گاه باشد که در اوایل هم این قسم شور باها
توان داد و گوشت مرغ جوان و گوشت کبک
و طیوس درین نوع اسهال مناسب است و آش
جیو مطلقا مناسب این نوع اسهال نیست
القیه بدهند و همچنین ترشیها هم در اینجا
مناسب نیست القیه از دادن اجتناب نمایند
و ناد و مقام اخراج ببلغم و از آن بپسند

بجای برنج آب و شور باها اکتفا نمایند
 و بعد از آنکه شروع در جابس دادن میکند
 میکنند غذا را هم بدستوری که مذکور شده
 بدهند و چلو و بوز قلیه بگوشت مرغ جوان
 و کبک و امثال آن با ادویه حار بقدر احتیاج
 میداده باشند بجلا دستوری را که سابقا
 مذکور شده معول دارند تا آنکه بجنایت
 الهی کوفت بالکلیه بر طرف شود انشاء الله تعالی
فصل دوم از مطلب اول در علاج قسم چهارم
 از اقسام مذکوره و آن اسهال است که از هوا
 بهم رسیده باشد در اینجا هم بطریقی که مذکور
 شده اولاعاینها مذکوره را بدهند و تقویت

نیز داده

نیز داده امتحان نمایند که اگر جسی بوده باشد
 بمحارقت ملینات و سبيلات که در فصل اول
 مذکور شده بی زیاده و نقصان از الرجی
 نمایند بعد از آنکه احتیاج باخراج سودای
 اصلاح آن باشند کاه را بشیر الاغ تازه
 دوشیده حقه نمایند و کاهی باین شیوه
 نیز حقه نمایند جو مقشر برنج سفید از هر یک
 بیت مثقال اینها را خوب بجوشانند بعد
 از آن صاف نمایند و تخم مرغ را بلاندرده
 و سفیدی بنج عدد شیر الاغ بیک بیاله آب
 برک چغندر یک بیاله روغن کره تازه
 ده مثقال داخل نموده خوب برهم زنند

که خوب مزاج شود بعد از آن حفته کنند
 اگر ضرر شود چند مرتبه بایست طریق حفته
 کنند که بسیار نافع است **بدانکه** در علاج
 این نوع اسهال رعایت حال طحال بسیار
 می بایست کرد که اگر ضعیف یا سو المزاج شده
 باشد اصلاح آن می باید کرد بضادات
 نافعه بقوی که در معالجات طحال ذکر
 کرده اند ضاد کنند و اگر خدایا خواسته باشد
 ما هم در معالجات امراض طحال ذکر خواهیم
 کرد اما حالا بر مسایل مثال چند دوا ذکر
 میکنیم که بالکلیه تا راه آن بنشینم ادویه
 که تقویت طحال میکند می باید حرارت

فی الجمله

فی الجمله با عطر مت و قبض داشته باشد
 مثل اکلیل اللک و عصاره غافث و منبل القیظ
 و کل بابونه و حضض کنی و فقاخه از خرواسان
 و مندل سفید و مندل سرخ و کل سرخ و پوست
 پنجه کبریا و خیر زرد و بنفشه و کل بنبلوفر و انقال
 اینها را خواه مفرد و خواه مجموع بطحال ضاد کنند
 و می باید دانست که خواصی که مذکور شد که
 در تقویت طحال می باید اگر در بیک دوائی
 از ادویه مذکوره نبوده باشد چند دوا را
 ترکیب می باید کرد تا خواص مذکوره متحقق
 بعد از آن مجموع آن مرکب را ضاد می باید کرد
 و اگر ضعیف طحال بسبب حرارت بوده باشد

دوای سرد را ضا د کنند با جفی از ادویه
 حارة را استعمال کنند بمحله در معالجه این
 نوع اسهال رعایت حال طحال بسیار مایل
 کرد و از اغذیه که مایل بود است احتیاط
 مایل فرمود و از جمله معالجات نافعه
 در حبس این نوع اسهال وضع حجامت
 بر پهلو چپ بر محاذات طحال بخوی
 که در معالجات کلیه مذکور شده است
 بگذارند که چهار پنج ساعت بوده باشد
 و همچنین از حبس این استعانت بسفوفات
 و معاجین و سایر اموری مذکور مایل
 جت تا اینکه بغایت الهی با کلیه خاطر

چون در هر وقت مناسب طحال است و اگر ضعف طحال
 از بروز شود با شکر و آب
 حارة را

جمع شود و اگر تند ببرد بک محتاج شوند افوی
 از اینها بطریق که در علاج اسهال گفته مذکور
 خواهد شد حفته کنند چه آن منجمه که در اول
 آن فصل مذکور شده که زریخ ندارد درین
 نوع اسهال بسیار بسیار نافعه اما غذائی
 که مناسب این نوع اسهالست در اقل
 همان برنج آب و شیر بادامست چه آن
 غذا بود اما سبزی تمام دارد و همچنین کماح
 هم بسیار بسیار مناسب است کاه ازین و کاهی
 از آن بدهند تا اینکه از قمر حبس طبیعت دفع
 سود اخلاط جمع شود بعد از آن که شروع
 در دادن دوائی جایی میکند غذای شیرین بدهند

و اغذیه که در علاج اسهال بلغمی مذکور شده
در اینجا هم همان را بکار دارند بی تفاوت
که نافع است ان شاء الله تعالی **فصل یازدهم**
از مطلب اول در علاج نوع پنجم که اسهال است
و از افتاح عروق بهم رسیده است بدانکه مقدار
علاج بر دفع و از ازاله سبب است و سبب این نوع
اسهال غلبه خون است لا علاج اولاد کاری که
باید کرد فصد است هر چند فصد در اسهال
افزایش است اما چون در اینجا سبب کوفت
شده است فصدی ندارد بلکه واجب است
بسی اول از راه با سلیق فصد کنند و بقدری
ضرورت است که فصد کنند اما نهایت ملاحظه

و احتیاط

و احتیاط در تشخیص و تعیین این مریض کرد
که مبادا قهراً دیگر بوده باشد و متعین این
نوع شود چه درین صورت فصد نهایت ضررت
میرساند بلکه مهلك است و من دیدم که میر جشتا
ساله را بچکان اینک این نوع اسهال است فصد
میکردند و من هر چند گفتم که یکی از جمله علومات
غلبه خون سن است چرا رعایت آن نمیکنید
منوع نشدند و فصد های متعدد کردند و آن
بیمار به پیش از دو سه روز نزیت باری بعد
از آنکه متخص شد و که این نوع اسهال است
چنانکه مذکور شد بقدر ضرورت و خون
که کنند و اولاً از راه الکلیهای که مذکور شد

با تخم بارشنگ بدهند و امتحان حبس طبیعت
 بکنند اگر حبسی بوده باشد بجهان ملکات
 بعینه از حبس بکنند بعد از آن قوابضی
 که مذکور شده بدهند و ابتدا با آن بزور لغابی
 که مذکور شده است بکنند و البته آنها را با کل
 ارمی شسته و طباشیر چنانکه مذکور شده
 بدهند که انفع است بعد از آن اگر احتیاج
 شود طین یا رقب بدهند یا آب
 بارشنگ یا آبی که آب الحیدر القیوچه این
 دو احد حبس خف است نظیر ندارند و اگر
 آب اربولت یا بارشنگ و آب الحیدر القیو
 تنها هم بدهند و اگر در میان مناسب است

و همچنین

و همچنین اقراص طباشیر به کافور به و غیر آن
 با شیره قند خورند در اینجا بسیار موافق است و جملاً
 جمیع رعاینها که قبل ازین در باب سحر مذکور
 شده در اینجا هم بعمل آرند و اگر ضرور شود از مغوف
 شادخ که در موضع خود مذکور خواهد شد
 بارب به یا با آبهاش که مذکور شد بدهند
 که بسیار مافع است اما غذا در او ابل این کوفت
 که حفر جاس نداده اند همان برنج آب
 و آتش جو و سایر مذکورات است بی تفاوت
 و بعد از آن هم که شروع در دادن حاسب میکند
 بارجمانت که سابقاً مذکور شده و تکرار
 موجب ملالت است از دادن ترشیمادری

نفع اسهال ملاحظه در کار نیست بلکه دادن
اولی است خواه باد و خواه با غل مگر اینکه
مانعی مثل سعال یا غیر آن بوده باشد چنانکه
کفیم **فصل** از مطلب اول اسهالی که از خوردن
ادویه سقیم و سبیل بهر سبب باشد اما علاج
انجیر از خوردن ادویه سقیم بهر سبب باشد
آنست که اولی بغیر نمایند بشیر کا و تا اینکه دوا
سعی دفع شود بعد از آن تغذیه بشود یا با
و بوزن قندهای چرب و رسم و غنچه آینه
یا کیزه لطیفه بغیر نمایند تا طبع را نرم داشته
باشد بغیر و تبر که دارند متکین الم که از خوردن
ادویه مذکور بهم رسیده باشد حاصل شود

و حذت

و حذت اخلاط فرو نشیند و ایضا بجهت
متکین حذت و حجاب اخلاط از آن
لغای مذکور بدهند و بعد از آن از برای
ازاله سببی که حادث شده از آن بزر
لغای و سفوفاتی که مذکور شده بدهند
و بعد از آن تاج بالکیم بر طرف شود و گاه هست
که محض این تدبیر کافی نیست و احتیاج به استعمال
ادویه اثر یاقیه بهم میرسد در این صورت **حفظ**
و استغفار میباشد کرد که کلام دوا از ادویه
سقیمه خورده شده است تر یا قیحات دوا
بنوعی که در معالجات سوره مذکور است چند
و سایر تدبیرات را چنانکه کفیم بعمل آرند تا آنکه

بعبایت الی خاطر جمع شوند اما علاج و اسباب
که از آنش میدادند ادویه مسهل بهم میدادند
چون تدبیر حاست بعینه در اوایل عجزه تکین
تجمع و عذوق که از خوردن آنها بهم رسیده
از آن لعابهای مذکوره و بزور لعاب میداده
باشند و ایضا آشامیدن دوغ در اینجا بسیار
نافعت و اگر باقوی از اینها محتاج باشند
سایر تدبیرات مذکوره را بعد از احتیاج
بکار دارند تا اینکه بعبایت الی شفای
کلی حاصل شود و در باب غذائینرمات
طریقه‌ها که مکرر شده میداده باشند نیز بایده
و بنقصان **فصل سیزدهم از مطلب اول در علاج**

نوع

نوع اخیر از انواع مذکوره و آن اسهالیت که از
العیانهم رسیده است بایلد داشت که علاج این نوع
اسهال هم بجهاد توانست که مکرر مذکور شد
بعد از آنکه خاطر از ترس طبیعت بلعالات
مذکوره جمع نمایند بجهت بر طرف شدن قرحه
و صبح اعاضات ادویه که مکرر ذکر شده
از مسوفات و بزور است و اقراض و غیره
میداده باشند و جهات ترتیب که گفتیم
استعمال میفرموده باشند تا اینکه مطلب
حاصل شود و چون نوع اسهال چنانکه
کفیم اکثر است که در امعای غلظتی باشد
حقنه بسیار نفع میدهد اگر ضرور شود

بابت شیخه در علاج اسهال سودا ندر ذکر کردیم
 بقدر احتیاج بخفته هم میکرده باشند و کاهت
 که شیافات هم در اینجا نافع می باشد چون
 علت در امعاء مفلج است پس اگر ضرر مرشود
 باین شیخه استعمال نمایند دم الاخون
 صغیر عرق بوداده عصاره لیمو التین افاقیا
 کل از مرشسته سفید اب قلحی مرداسک
 مزجی شاف بزکوهی سوخته کاغذ سوخته
 اقلمای فنی از هر یک سه مثقال کوفته
 و بیخته شیافات طولانی بازند در وقت
 احتیاج استعمال نمایند ایضا شیافی که نافع
 درین نوع اسهال کل از مرشسته کلنا

نفع شیاف
 درین نوع اسهال

ایضا شیافی که نافع
 در نوع اسهال

فارسی

فارسی شاف بزکوهی سوخته دم الاخون و طاس
 محرق از هر کدام سه مثقال افاقیا و مثقال
 ایون یک مثقال مرداسک مزجی و مثقال
 کوفته و بیخته شیافات طولانی حیثا که
 کفیم بسیارند و در وقت احتیاج بکار برند
 و اگر اقوی از حقنهای مذکوره خواهند
 باین شیخه هم کاه حقنه میکرده باشند
 جو مقشر برنج مقشر از هر یک ده مثقال کلنا
 فارسی حب الاس کل سرخ از هر یک پنج مثقال
 بلوط ده مثقال بزرگ مورد بیت مثقال جو
 در آب انقدر جوی شاند که ثلثی بمالند
 بعد از آن صاف نموده بکار گیرند که نفع

جدا کرده آب برک بارتنک یک یا نه زرده
تخم مرغ بچند در روغن کلسر ده مثقال
بسد محرقا فایا قوطاس محرق مغول عصاره
لحمه البتس شاسته بوداده دم الاخرین
از هر یک نیم مثقال داخل نموده خوب برهم
زنند تا مزج شود بعد از آن مجموع اینها را
حفته کنند که بسیار مایع است اشاء الله تعالی
بعلا کاهی مشروبات و کاهی باین حفته
که کفیم و کاهی شیافات مذکور علاج
قرحه میگردانند یا بشند تا بالکلیه برطرف
شود و اگر اتفاقا اینها کافی نبوده باشند
و قرحه احاطه نموده و عمیق شده بمبرجدا ناکو برسد

در صورت

آب برق ۱۶۵

در صورت

در صورت بطریق که در علاج اسهال گفته
ذکر خواهیم کرد عمل نمایند و غذا در بنجام
همانست که در هر باب مکرر ذکر شده
حمان قاعده و ترتیب را مسلوک دارند من
غیر تفاوت اصلا **فصل چهارم** از مطلق اول
در علاج اسهال گفته شد که هرگاه از زمان اسهال
استد بسیار بیابد و مسج گفته شود بحقیقی
که تعفن و ناکل عجوه را معالیه باید و چیزی بعین
از چاه دفع نموده باشد و آنچه در هر باب
از انواع معالجات که مذکور شده بعمل
آمده باشد در صورت لزوم علاج احتیاج
میشود یا استعمال دویه قویه و تدبیرات خطره

لح

چه هرگاه قرحه متاخر و متعفن شود استعمال
مقدمات نافع و کافی نیست بلکه مضرت بجسم
انکه باعث زیادتی تعفن میشوند و سایر
ادویه قانیه مذکور اگر چه مضرت ندارند
و نافعند اما بعضی آنها از عهده این امر عظیم
عسر العلاج بیرون نمیتوان آمد چه درین وقت
ادویه قویه شدید و التخفیف استعمال میباید
کرد تا روی قرحه از حرکتها فاسد متعفن
پاک شود و گوشت تازه بتواند رویید
مثل حقن زرنیخته و امثال آن و در استعمال
اینها مخاطرات بسیارست لهذا این نوع
علاج را در فصلی علیحده ذکر میکنند

که تا

که تا ممکن باشد که بسایر تدبیرات کاروان
بیش رود از این نوع تدبیر محقق و مختصر
باشند و بعد از آنکه مشخص شود که تا
و قرحه امعا حقیق احوالات رسیده یا میرسد
اگر نگذارد نکشند درین هنگام علاج
مستعد است کتاب این امر خطر میتواند شد
چه درین صورت استعمال نکردن سلاک
متیقن است و بر تقدیر استعمال اینها احتیاط
نجات پس بالضرورة استعمال باید کرد
و این تدبیر هم بعینه مثل تدبیر اصابه صفت
که در استفای زرق میکنند چه هرگاه
استفای مذکور کنند و مفاد م باشد

الشفه بسیار معالجات به غیش و احتمال
 نجات نیست اما هرگاه زیر ناف را مساج
 کنند و آهسته آهسته و بتدریج اخراج ماء اصفر
 بعمل آید اگر چه بسیار خفیه است اما احتمال
 نجات هست پس اگر کتاب ندیری که احتمال
 نجات در آن باشد معقول تر و شروع
 نمایند از اختار هر گاه که امید نجات در آن
 نباشد و این صورت را دید که چند سال بود
 که استغای من کو در ایام رسانیده بود و علاج
 بسیار کرده بودند و معین افتاده بود و کفش
 بپوشی بزرگ مشغول بود که مدتها بود که غیبت
 بنشیند و همیشه به پشت افتاده بود و درین

چنانکه

چنانکه مذکور شد نجات او را منصرف در ناله
 و فریاد بدوازده لکن بتدریج اخراج بزرگ
 از او کرد و بعنايت الهی باندک فرصتی از آن
 مرض مملک خلاص شد مدتی بعد از آن
 رانده کافی میکرد بمجمل بجهت احتیاط اولاً
 ذکر بعضی از حقن فایده حایبه که
 الحیدان مضر حق در استعمال آنها نیست میکند
 او بعد از آن حقن را در نیخته را ذکر میکند
 تا اول آنچه در اول ذکر شده استعمال نمایند
 و آخر اخراج **حقنه** که طایفه از برای حج
 گفته امعا یوج مفر و جی مفر را جی می مانند
 و خوب صاف کنند بعد از آن کل را می

ر
 مملک

یک بیاله داخل خود حفته کنند **سخت**
 دیگر بوج مقشر را بیت شقال خوب بجو
 باشند بعد از آن آب برک ببارتک یک
 بیاله و طاس سوخته طباشور سفید
 از هر کدام یک شال شادخ معقول نیم شال
 صمغ عربی افاقیا عصاره لجنه الینس قلع
 الزمان از هر یک یک شال مجموع اینها
 نرم کوفته و پیخته با نروده تخم مرغ نیم
 برشته و روغن کل سخم در اندرون
 ها و دسختی نموده خوب مخلوط و مزج
 سازند و در آب مذکور داخل نموده
 در آنجا حل نمایند و بار و غن کله بر حفته ^{کنند}

نیم شقال شادخ معقول و الاخوی عصاره
 لجنه الینس سفید آب قلع صمغ عربی
 از هر کدام یک شال داخل نموده خوب مزج
 کنند بعد از آن با بیه بر و روغن بادام
 از هر یک ده شقال عدس مقشر و شقال
 حفته کنند **سخت** دیگر بوج مقشر خوب مقشر
 از هر یک بیت شقال عدس مقشر ده شقال
 حب لاس کلنا فارسی از هر یک پنج شقال
 مجموع را آنکوب کرده خوب بجو باشند
 و صاف نمایند بعد از آن آب برک ببارتک
 یک بیاله شادخ معقول کل را منی
 صمغ عربی از هر یک نیم شقال لعاب بز قطونا

یک بیاله

مخفی نمایند که این حقنها بسیار نافعند از بیهوشی
اسهالها سود اوید ایضا اگر با بنجید قبل از این
در فصل علاج آن مذکور شده است مطلب
حاصل شود باین طریق دیگره باشند که
طایفه است امشاء الله تعالی اگر فرج و ناکل
امعا با اینها بر طرف شد فیهما و الا علاج
مختصر است در حقنهای زرد بنجی و طریق آن
اینست که مذکور میشود **صفه** قرض زرد بنج
که در حقنها داخل میکنند و طریق آن
اینست که مذکور در بنج سره و زرد
آهک مار و شب میانی اجزا مساوی نرم
بگویند و بنزند و با سرکه قرض سازند

و در وقت

و در وقت احتیاج یکشقال انرا داخل شود
جی و عدس و برنج که خوب بخته باشند
و صاف کرده باشند نمایند و بنج عدس زرد
تخم مرغ و روغن کل سره اضافه کرده بمجموع
اینها حفته کنند **صفه** قرض زرد بنج دیگر
زرد بنج سره و زرد شب میانی بخاس محرق
نوره اجزا مساوی صمغ عربی شادنج
مغول سفید آب قلعه انرا هر یک سه مثقال
بسیار نرم کوفته و بخته اقراص سازند
صفه قرض زرد بنج دیگر زرد بنج سره و زرد
آهک بخاس محرق اجزا مساوی شب میانی
دو مثقال افیون نیم مثقال مار و قوطاس محرق

دم الا حین افافنا سفید آب قلع عصاره
و الحینه اثین از هر یک سه مثقال کوفته
و پیخته با آب بارتنک اقراض سازند
و در وقت احتیاج یک مثقال از این اقراض
هر کدام که بوده باشد داخل آنها که
در سخته اول مذکور شده نمایند
و بجهات روش حقنه کنند و اگر داخل
سختی که در اول فصل مذکور شده
میکنند هم میتوانند بود غرض که این
اقراض را بوزنی که مذکور شده است
داخل هر حقنه که مناسب مقام باشد
میتوان کرد و اگر بعضی روغنها که در اینجا

استعمال

استعمال میشود روغن شیخ صفات چنانکه
گفتم استعمال کنند بسیار مناسب حق اول بود
بدانکه در اثنا استعمال این قسم حقنه احاطه
نمیشود که بعضی اعراض حادث شود مثل
قلق و کرب و التهاب و شدت تقیض و پیش
و مانند اینها در اینصورت حقنه را موقوف
می باید داشت و تکلیف این اعراض حقنه ها
نیز می باید کرد مثل اینکه با شیر تازه و لعاب
بزر قطونا و شیره جی مفسر و روغن بادام
حقنه کنند و همچنین از آن لعابها که مکرر
مذکور شده است میداده باشند تا اینکه
اعراض مذکور ساکن شود بعد از آن

اگر احتیاج باشد باز استعمال حقه های حاده
 میکرده باشند و اگر امری از امور مذکور
 طاری شود باز تکلیف آنها بملکورات
 میفرود باشند تا اینکه بجای آن مطلب
 حاصل شود و بیاورد داشت که گاه هست
 که درین مقام بجهت تخفیف و جع و تکلیف الم
 و تقویت مزاج احتیاج به بردن معاجین کبار
 هم بهم میرسد مثل بر شش و مژ و دیوس و غلص
 اگر بلکه تریاق فاروق هم غرض که اگر ضرور
 شود از استعمال آنها جائز نیست و می باید داد
 خصوصاً اگر ضعف کلی در مزاج بهم رسیده
 باشد و اشتها و قوت نزدیک منقوط باشد

۱۷۷

و درین

و درین صورت استعمال آنها بسیار نافع بلکه
 واجبست و در آنرا قوی و تدبیری نافع از آنها
 بایم نمیتواند رسید و محال است و اینها
 مبارک که ترکیب حقیقت و در موضع خن
 مذکور خن احد شد از برای اسهالهای کهنه
 بسیار نافع است چه مکرر در قروح عتیقه
 امعاده شده و منفعت بسیار آمده شده
 پس اگر احتیاج باشد که بقدری که مذکور
 شده باید داد بلکه اگر شیب از آنکه استحال
 حقه های زیرین می کنند ازین معجون
 بدهند احتمال هست که احتیاج به حقه های
 مذکور نشود ان شاء الله تعالی و از جمله تدبیرات

مناسبه ضما کردن ادویه قانصد متبر و روی
شکم مثل سنگ او افتد بعد کوفتن نان دو
مرکی کندر جوز السرو کوفته و پیخته
بآب به یا مثل آن ضما کنند و اگر اتفاقا
هزار خف بوده باشد ضد دل سرخ و مفید
کل ارمی فوفل و کل سرخ بولک مورد
اضافه اجزای سابق خورده ضما کنند
ایست فلان خون علاج اسهال کهنه بر سیل
اجمال بلکه بر سیل تفصیل و اگر خدا خواسته
باشد چنانکه گفتیم و مرخت قابل علاج
باشد باین تدبیرات مطلب حاصل میشود
و هو علی ما یشاء قلیر اما غذای ایشان

در بنوقت

در بنوقت همان اغذیه است که در هر باب
مذکور شد هر کدام که مناسب وقت و مقام
بوده باشد در توشیحی مر باید داد با آن
کوشتهای نازک که ایضا ذکر شده باید داد
و در سایر ایام سایر اغذیه که مذکور است
باید داد که مافعت انشاء الله تعالی انیت
اقسام دو سنطاریای معوی و انواع آن
و قی این معالجات آنها در هر باب در هر
مقام که و علل کرده بودیم که در مختصر ذکر کنیم
اما اسهال غیر معوی یعنی کبدی و معوی و غیر آن
چنانچه در بیان گفتیم چون فی الحقیقه انما داخل
در امراض معانیست بلکه در نفس الامر امراض

در روز باران که اسهال کهنه
بسیار از طایفه اسهال
است که در ذکر
شده ۳۳

آن اعضا اند که بسبب آنها اسهال بهم رسیده است
 پس مناسب آنست که ذکر آنها در مقالاتی
 که در معالجات آنها نوشته خواهد شد
 مخصوص کرده شود ان شاء الله تعالی
 والله العین **مطلب دوم** در ذکر اسای
 ادویه مفزده مستعمله بحسب مشهور در علاج
 انواع ذوسنطاریای معوی که مذکور شد
 و بیان مزاج و خاصیتی که مخصوص ^{مربوط} متعلق
 باین مقام بوده باشند بر سبیل اجمال
 چه ممکن است که یک دوائی مفزده بحسب
 ترکیبی که در اصل ذات و جوهر خود
 داشته باشند چندین خاصیت داشته ^{باشد}

مثل

مثل دوائی مرکب القوی که میگویند مرکب است
 از چند چیز جز و این بنا بر قول مشهور میان
 اطباست اما حقیر را در باب مرکب القوی
 رای دیگریست و اعتقاد دیگر لکن این مختصر
 موضع ایراد این معانی نیست و ایضا ممکن است
 که چند اش بربیک دوا باعتبار فعل بالذات
 آن دوا و فعل بالعرض آن دوا هر مرتب
 شود مثل اینون که مبر دامت باعتبار فعل
 ذاتی خود و سخن است بالعرض بکاف و شلید
 سام که لازم برود او است غرض که چون
 یک دوا را خواص متعدده میتواند بود ما
 در مختصر ذکر اسای ادویه مفزده و مزاج و ^{صفت} خاصیت

که متعلق است باین مقام خورده اند که سایر
منافع و فواید که در خلی در این باب مذکور
خفا للظالمین باشد نیز قلم را نگاهدار
میکنم تا کلام بر حد اطباء نویسیده
موجب ملال نشود چه اکثر اینها بی فایده
تا از بید مایه بلکه از بی حاصلی بر وی
مطالعه مختصرات ندارند تا محطیات
چه رسد و مع ذلک ذکر آنها در اینجا
بی ثمره و لغو است و فایده ذکر ادویه مفیده
در مختصر نیست که اگر خواهند که اوقلا استعما
دوای بسیط نمایند چنانکه قاعده است
توانند کرد و فایده دیگر اینست که اگر اتفاقا

از ترا

از ترا یک مذکور مطلب حاصل نشود
یا مناسب مقام بنوده باشد و خواهند
و بتوانند که خود ترکیبی که مناسب وقت
باشد بکنند هرگاه اسامی و خواص ادویه
مذکور باشد این معنی سهولت و آسانی
دست بهم تواند داد بدون آنکه رجوع
بکتاب دیگر ضرور شود تا اینکه این
مقاله با وجوه اختصار مند و حد باشد
که بوجوه آن از سایر کتب استغنا حاصل
شود انشاء الله تعالی و بیاورد دانست
که چون عدد ادویه که در محالجات
اسهال استعمال میشود بسیار نیست لهذا

در ذکر آنها رعایت ترتیبی که در کتب ادویه
مفردة قرار داده اند نموده هر چه اول
بنزبان قلم آید ذکر میکنم چه مجموع
انچه مذکور خواهد شد انقدر نیست
که جوینده را در جستجی آنها خسته باید
کشد تا لا اعلی و ترتیب قواعد باید قرار
داد کمال بخفی و بدانکه این مطلب نین
مقتل است بر چند فصل **فصل اولی در طلب**
دوم در ذکر ادویه مفردة که استعمال است
در مشروبات مثل سفوفات و اقراص و قی
و اشربه و منه التوفیق **کتاب** کرم است
در درجه ثانی و خشک است در اول

۱۱۵

ملح

و نافع

و نافع از برای حبس خون و اسهال بدون
آنکه از تیغ سیانید و بسیار دوی مبارکیت
در اندمال قروح و جراحات در هر جا که
باشد و مناسب است بجهت زخم اگر شفاف
سازند و قدر متعل آن تا انتقال است
کتاب سرد و خشک است در درجه ثانی
و حبس خون میکند از هر موضع که بوده
باشد و تا انتقال اسهال میتوان کرد **کتاب**
سرد و خشک است در درجه ثالث بنا بر مشهور
اما بعضی قایل بحراجه او شده اند و گفته
اند که مرکب القوی است و جزو حار و بار
هر دو دارد و درین باب دلائل قویه

۱۸۷
ذکر کرده اند اما این مختصر جای ایراد آن نیست
و این قول را بنا بر غایت ذکر نموده و حقیر
نیز این رای را بر عید از صواب نمیداند
بهر تقدیر در حبس جمیع نازلات
خصوصاً خون از هر موضعی که بوده باشد
نظیر خود ندارد و در اسهالها صفاوی
بسیار نافع است و در تسکین حرارت و التهاب
مثل ندارد بجز از جمله ادویه شریفه است
و استعمال آن بغایت مبارک و نافع است
و مقدار شربت آن بقول مشهور قالیات
نمود است **اینون** سرد و خشک است در ثلثه
محبب مشهور و موجب نفس الامر اگر چه در اینجا

بعضی

بعضی خلاف مشهور کرده کرده داشته اند
اما دلایل این طایفه بسیار ضعیف است
و برابری به بخار و سایر اموری که دارند
بر سردی مزاج او نمیکند باری اینون
در حبس جمیع نازلات و سایلوت آن
هر عضو و هر جای که بوده باشد نظیر
ندارد و از برای حبس اسهال بغایت نافع
ست اما اگر اسهال دماغی بوده باشد و اگر
بموقع خود استعمال کنند این فعل از و
تخلف نمیکند بخلاف سایر ادویه چرا که
کاهی در فعل خود تخلف میکنند و چون
مقدار شربت این را حد کس میداند احتیاج

بتعیین کردن نیست **زیر قحطی** سرد و تر است
در دو مریغ انفع است از برای خثونة
امعاء و معدة و کسرحذات اخلاط مرارته
میکند و از برای حبس اسهال و خون
بسیار نافع است خصوصاً بوداده آن
و لعاب آن در ابتدای جمیع انواع
اسهال مستعمل و نافع است چنانکه مذکور
شده و مقدار شربت آن تا دو مثقال است
غندخمر سرد و خشک است و بعضی گفته
اند که معتدل است در حرارت و رطوبت
طافه است از برای خثونة معدة و امعاء
و حبس خون و اسهال میکند **نخیم کندنا**

کرم

119

که خشک است نافع از برای نفث الدم و بلغم
انفع است در زحیر سیماء اگر زحیر بلغمی بوده
باشد **نخیم سرد** معتدل است در حرارت
و رطوبت و بعضی گفته اند که قریب القلوة
بدون قحطی و بالجلد بسیار نافع است
در اصلاح حال معدة و امعاء و نافع است
از برای سحر و حبس اسهال با انواع **نخیم خشک**
کرم و خشک است نافع از برای تحلیل
ریاح معدة و امعاء که در اسهال بلغمی
باشد **زیر النخ** سرد و خشک است و نافع است
از برای آمدن خون و سایر مواد متاخره
از هر عضوی که بوده باشد و چون

از جمله تخففات است در تکین اوجاع
بغایت نافع است و با جمله در اکثر فوائد
بسیار قریب است با فیتون **مصلح سفید**
سرد و خشک است و نافع است از برای اسهال
صفراوی و التهاب و حرارت که لازم
آن میباشد **خرفه** دو نوع می باشد
شای و بنطی و سرد و خشکند و نافع
از برای اسهال سیمیا اگر معدی بوده باشد
کرم بازو سرد و خشک است و نافع است
از برای حبس خون و اسهال **تخم باریک**
سرد و خشک است نافع است از برای حبس
خون و اسهال حوضی اگر بوداده باشند

۱۹۱

و در الزامه

و در الزامه خستنه امعاء و متکین بچش
چنانکه مذکور شده نظیر خون ندارد **تخم خرم**
سرد و تر است و بسیار نافع است از برای کمر التهاب
و سوزش معده و معاکه در اسهال صفراوی
می باشد و بوداده آن حبس اسهال و خون
می کند خواه بیشتره انرا بگیرند و خواه همچنین
بدهند **تخم کل** سرد و خشک است و نافع است
از برای حبس اسهال صفراوی و خون **تخم**
تخاف سرد و خشک است و بسیار قوی القیض
و بلیغ است در حبس خون و قطع اسهال
صفراوی **تخم خنکاش** سرد و خشک است
نافع است از برای تغلیظ مواد و حبس اسهال

مفراغی و سکنی او جاع و آمون خون
 از هر موضعی که بوده باشد **نیل** پنج مرغان
 سرد و خشک است و بسیار نافع است از برای
 جسن خون از هر جا که باشد و تمامست در رو
 یا نیدن گوشت تازه از جراحت کهنه
 و تنقید آنها میکند ارد طوی بات فاسده که
 مانع التیام میباشد **کل شمع** مرکب القوی
 میدانند بجز همی جزء دارد و هم باره
 و هم مائی و هم از فی بناء علی المشهور حکام
 و نافع است از برای فرجه و سحجه و در جسن
 اسهال بلیغ است زیرا که باادویه دیگر آمیخته
 شده باشد **کلنار نارپی** سرد و خشک است

در اولی

در اولی و ثانیه و از برای اندمال جراحت
 بغایت نافع است حتی از برای جراحت
 کهنه عقیده بلیغ النفع است و در جسن خون
 و اسهال بلیغ نظر است و مقدار متعل آن از رو
 دانست است تا بکشتال و نیم **اقاق الزمان**
 سرد و خشک است نافع است از برای جسن
 خون و اسهال و بسیار قویب است و در فواید
 و منافع بکلنار چنانچه بدو هم بدل هم میشود
 شد و در جسن ابواب **پوست** انار سرد و
 خشک است و قویب است در جسن فواید
 بکلنار **حب الزمان** بجز انار دانه سرد و
 خشک است و در جسن اسهال تیماصفراوی

بسیار تمامست و تقوی فرمعه و معامت
و منع انقباض مواد حاره بعه میکند
و غشای و قی را ساکن میکند خصوصاً
داده آن و از برای صاحبان اسهال هم دوی
نافعت و هم غذای صالحی **حب الاس** یعنی تخم
موردر سرد و خشک است اما چون مرکب التیج
جزء حار هم دارد در حبس اسهال و خون
دوای مبارکت و تقوی فرمعه میکند و از برای
قوی و اعضای باطنه بسیار نافع است و مقدار
شربت آن تاد و شقال میتواند بود **شاسته**
سرد و تر است از برای خشنه و قروح امعاء نافع است
و در اندام قروح استعمال کرده میشود و در حبس

اسهال

اسهال حتی کفد آن نافع است **ماغی** اگر خشک است
از برای شفط و طوایات معده و امعاء تجلیل
ریاها آنها نافع است و در اسهال بلیغ استعمال
میتواند شد و منع غشای میکند و مقدار
شربت آن تاد و شقال میتواند بود **بجر ساید**
گرم و خشک است و بجمه حبس نازلات
بسیار نافع است و از برای اسهال کهنه سیمیا
اگر دماغی بوده باشد بلیغ النفع است
و مقدار شربت آن تاد و شقال میتواند
بود **عصاره الخیزالتین** سرد و خشک است
و از برای حبس خون از هر موضع که بوده باشد
بغایت نافع است و از جمله ادویه شریفه است

در علاج سحج و قروح امعا و مقدار شربت آن
تا یک کفاله میتواند بود **اسارون** که خشک است
نافع است از برای اوجاع باطنه و رطوبات
معه و امعا **یلوط** سرد و خشک است نافع
از برای حبس اسهال آلودن خون و سحج امعا
و اگر سوزانند ففعش بیشتر است **تخم کرفس**
گرم و خشک است و نافع است از برای اسهال
بلغمی اسطرش و رطوبات و تحلیل ریا
که از معده و امعا میکند و از برای زخم بلغمی
نیز نافع است **تخم شامسفر** گرم و خشک است
و از برای حبس خون و اسهال صفراوی نافع است
خصوصاً اگر بوداده باشند و از برای سحج امعا

نافع

نافع است **تخم ریحان** گرم و خشک است و جفته
سحج امعا و حبس خون و اسهال نافع است
اقاقیا سرد و خشک است و از برای حبس اسهال
بغایت نافع است و همچنین از برای حبس خون
از هر موضعی که بوده باشد و اندمال جراحت
بی نظیر است **دم الاخرین** سرد و خشک است
از برای حبس خون از هر عضوی که بوده
و اندمال جراحت بغایت بغایت نافع
و بلیغ است و تقویه فم معده میکند و اگر
مقدار در دانه او را بگذرد تخم مرغ
نیم برشته بدهند از برای سحج امعا بسیار
خوب است **دوق** با اعتقاد استادان جفته

کله پرست و اما شهو میان طبای این
 زمانه غیر کله پرست اما شبیه امت در طعم
 و غیر آن بکله پرست هر تقدیر که و خشک است
 و چون محلل ریاح و متوی محله و معال
 از جمله ادویه است که در اسهال بلغمی
 میکنند و همچنین از جمله ادویه است
 که در سحر اطفال استعمال نمایند **طیاسیر**
 سرد و خشک است و از جمله ادویه شریفه
 و نافع است بسیار در حبس اسهال صفراوی
 و تسکین حرارت و التهاب که لازم آن
 می باشد میدهد و همچنین بجهت سحر معا
 و آمدن خون از هر جا که باشد بغایت

نافع است

نافع است و هیچ قسم از بقی از و ناشی نمیتواند
 معظم ادویه اسهالیه است **سماق** سرد و
 خشک است و از برای صاحبان اسهال
 صفراوی بغایت نافع است مثل نارنگ
 هم دوائی است و هم غذای ایشان
 و بجهت حبس خون و سحر نافع و بغایت
اسون گرم و خشک است و بجهت ازاله
 زخمو و تحلیل ریاح در اسهالهای بلغمی
 مستعمل است **شادریه** مدی گرم و خشک است
 و میگویند که شش آن سرد است و ثلثه
 قبض و بتجویف قوی دارد و بغایت نافع است
 از برای سحر و اند مال جراحت و آمدن خون

ع

از هر موضع که بوده باشد و در باب حبس
 خون چون بغایت نافع است حجر اللد نام
 کرده اند و طریق شستن این است که
 بگویند و بریزند و بر روی سنگ سماق
 صلایه کنند بعد از آن در آب ریزند و آنچه
 بر روی آن می افتد میخورد نگاه دارند
 و بگذارند که تبه بنشیند باز آنرا بر داشته
 داخل آب دیگر کنند و آنچه بر روی می ماند
 بردارند و میخورد بگذارند که تبه بنشیند
 حید مرتبه همچنین کنند بعد از آن استعمال
 نمایند **شاه بلوط** سرد و خشک است و قوی
 المنفعت است با بلوط در حبس اسهال و غیره

کل

کل **رپی** سرد و خشک است و از جلد ادریه
 شریف است در حبس خون اسهال و از برای
 صبح و معافیت نافع است چربا و جود
 قنبر و خشکی غریبی هر دو دارد که مناسب
 میجو است و در سنگین غشای و دفع قیحا
 نظیر است و شسته آن انفع و غایله توت
 و طریق شستن آن هم بطریق شستن شاد
 اما این احتیاج بسنگ سماق صلایه کردن
 ندارد میاید بسیار نمر کوفت و بیخت
 و بعد از آن بطریق که مذکور شد میاید
 مکرر شست **حبس رپی** سرد و خشک است
 در درجه ثالثه از جلد ادریه تریلا قیده

و عظیم المنفعت است و از برای تخلیل ریاح
و اصلاح حال معده و امعاء در اسهال بلغمی
بغایت نافع است و بجهت زجری که نافع
این نوع اسهال میباشد بسیار خوب است
و ایضا دفع مضرت افیون میکند لهذا
در ادویه اسهالیه هرگاه افیون استعمال کنند
الکتر است که از بین دوام قدری داخل
میکند **سبع عربی** قریب با معتدالت در حرارت
و برودت و از جمله ادویه شریفه است در
اسهال و آمدن خون و سبج و امثال آنها
طراش سرد و خشک است و نافع است
از برای استرخاء معده و امعاء و در جبین اسهال

و آمدن

و آمدن خون از هر موضعی که باشد بسیار
خوب است و مقدار شربت آن بحسب مشهور
تألیف شفا می تواند بود **فرط** سرد و خشک است
و بعضی گفته اند که معتدل است و با جمله
در جبین اسهال و سایر فواید قریب است
بطرائف شمرده اند و مقدار شربت آن
ناد و منقال گفته اند **نخمر** کشیز خشک
سرد و خشک است و مقوی معده و امعاء است
و در جبین خون و اسهال صفرا و سبکی
حرارت بغایت نافع است **مازو** سرد و خشک است
و در جبین اسهال و آمدن خون و سبج بسیار
نافع **کنار** سرد و خشک است محقق و قاطع

قویست و تقویر معده میکند و بواسطه اسهال
 یستم اگر معده بوده باشد بسیار بسیار نافع
 خصوصا اگر بوده باشد و از برای حبس
 خونی نیز بسیار نافع است **زیره** گرم و خشک است
 در مثانه و این دو نوع است بنطی و گرمائی و بکوبند
 که نوع بنطی اسهال میفرماید و گرمائی حبس
 میکند و نافع است از برای تحلیل ریا و نفخ
 که در اسهال بلغمی باشد و از برای انزال
 جراحت و حبس خونی نافع شمرده اند
 و مکت که این را چنانکه ترتیب کنند استعمال
 نمایند و طریقی نیز پیش آنست که یکشنبه روز
 در سرکه صادق الخوضه بخیا کنند بعد از آن

۲۰۵

بیرون

بیرون آورده باب صافی خوب بنویسند پس
 در سایه خشک نموده در وقت احتیاج استعمال
 نمایند **طیلس** سرد و خشک است و نافع است
 از برای اسهال و حبس خونی از هر عضو که
 بوده باشد **جبله** سرد و تر است و لعاب
 آن چنانکه مذکور شده است در اول اسهالها
 بسیار نافع است و از برای خشونت معده
 و امعانی نظیر است **سج** خنثی سفید سرد و تر است
 و لعاب آن در اول اسهالها بخوبی که
 مذکور شده بسیار مایه و نافع است انیت
 اسای مجموع ادویه مفزده مشروب که بحسب
 مشهور در معالجات انواع اسهال که مذکور شده

استعمال میشود چه مزجیت الله اسهال عین ادویه
مذکوره در معالجات آنها کافیت اما کاهت
که سببی از اسباب مذکوره و غیر مذکوره
احتیاج یاد وید دیگر هم میرسد اما چون
آن اسباب متعین نیست ادویه انما نیز تعین
عنقواند یافت لهذا بدکار آنچه مذکور شد
اختصار نمود و بیاید دانست که از برای
بعضی ادویه که مقدار شربت ذکر نکرده
بجهت آنست که چون سمی و مغذو نیستند
از کمی و زیاده ای آنها فساد ناشی نمیتواند
و هر قدری که قرار دهند بحسب مزاجی
میتواند بود و ایضا از تنقیح ترکیب مذکوره

۲۰۲

که از

کما از ادویه مذکوره ترکیب یافته اند معلوم
میتوان کرد که هر یک از ادویه مذکوره را چه
استعمال نمایند کرد و امثال این معانی بر کمال
نظران صاحب تصرف مشکل و متعریف
و الله العظیم **فصل دوم** در اسهال
در ذکر ادویه مفرد که در علاج انواع
اسهال که مذکور شده داخل در حقیقت
میتواند و از این جمله بعضی آنست که در
ادویه مذکوره مذکور شده یا مزاج و خفایت
متعلق باین مقام و آنها این اند کلان
فارسی بحسب الاس کل مزاج و سبک کل
افزون که مذکور میشود در تفصیل **در اسهال**

افاقیا عصاره کبر
نستیم دم را خوش
و با بنی اینست م

ملایع جارت است اما شتر آن سرد و خشک است
 اما از جملہ ادویه سرد و بریت و از خوردن آن
 مضرت عظیم بهم میرسد بلکه مملکت و از جمله
 سموم قاتله شمرده اند لیکن در حفظها
 استعمال میکنند بواسطه سحر معا و آمدن
 خون و حبس اسهال و اندمال جراحت
 بسیار نافعست یا آنکه از خوردن آن سحر
 بهم میرسد اما هرگاه بعد از شستن در
 حفظها استعمال نمایند ماز برای سحر نافعست
 و بعضی زمان متقطر این را در کوزه آبی
 می اندازند که قوتش در الجذ صغیف شود
 و بواسطه سحر معا با اطفال میل مند اما در تپه

۳۰۶

خط

خطر عظیم است و البته استعمال نباید کرد
 مگر در حفظها انهم در وقت ضرورت
 کلی و طریق شستن آن است که نمر بکوبند
 و پیریزند و یکبار نمریزد سر که صادق
 الحوضه بخیسانند بعد از آن یکبار نمریزد
 بجو شانند پس اینچیز بر روی آب ایستاده باشد
 بردارند و باز بجو شانند با جوی نقل که
 جوشکا فتر و حل شود بعد از آن پایی
 آورده بکذارند که تیره بشیند پس از این آشته
 باز باب صاف خوب بجو شانند بعد از آن
 بکذارند تا باز تیره بشیند و باز از هر طریقی
 از آن که نود شغال است یکبار نملک طعام

سایه داخل کنند و یک هفته در آب نمک بمانند
 بگذارند که بپزد باشد اما هر روز یک مرتبه
 بر خمر نهند بعد از آن آب نمک را از او بزنند
 و در آب صاف شیرین نجیاسند و هر روز
 یک مرتبه بر خمر زده آب او را بغير داده آب
 تازه داخل کنند همچنین میکرده باشند
 تا چهل روز بعد از آن برداشته در سایه
 خشک کنند و در وقت احتیاج استعمال
 نمایند و بدون این تدبیر این را در
 خفنه ها هم استعمال نباید کرد که خطیر است
تخم مرغ سفید آن سرد و تر است و زنده
 معتدل و هر دو را برای خستته های اعضا

و شکین

و شکین او جاع باطنه و پیش و امثال اینها
 بسیار بسیار نافذند و بجهت تغذیه که دارند
 از برای امثال بعضی جراحت و سحج و آمدن
 خون بی نظیرند و عجیب الفعل و ایضا کسرت
 و ازیت ادویه حاده می نمایند و لهذا
 حقن حاده زردیخ را بدون اینها استعمال
 نمی نمایند و می باید کرد اما اینها را بجهت
 فواید مذکور بدون زردیخ بسیار استعمال
 میکنند **زردیخ** دو نوع است سرخ و زرد و هر دو
 گرم و خشکند در درجه ثالثه و معده
 زردیخ سم قاتل است و بصحیح جبر من الوجوه
 استعمال نمیتوان کرد اما غیر مصعد را در حقنه ها

استعمال میکند بواسطه قروح که غده ساعد
 نافع است اما چنانکه مذکور شد تا ضرر
 شود استعمال نباید کرد **شیر** یاقی اصناف
 متعدده دارد و همگی گرم و خشکند از آن
 جمله شب یاقی را بیشتر استعمال میکنند
 و رنگ آن سفید میباشد بزردی مایل
 و نافعست از برای آمدن خون در تحفیف
 و اندام قروح عمیق و سرالاند مال بخایت
 نافع است **سحر** کلیه نرستجو مرجعاً بآرد
 و رطب میباشد و لهذا از برودت سبته
 میشوند و مجاریت کلاخته میشوند و بواسطه
 خشونت و سحر امعا بسیار نافعند و کبریت

ادویه عاده نیز میکند چنانکه در قرح مرغ
 مذکور شد شام بزکوی موخته سرد و خشک
 و نافع است از برای آمدن خون از هر
 موضع که بوده باشد و بواسطه سحر امعا
 بخایت نافع است و لهذا اکثر در حقهها
 استعمال مینمایند علس معتدلست در حرارت
 و برودت و بعضی گفته اند مرکب القوی
 و از برای آمدن خون و قروح عمیق عمیق
 بسیار نافع شمرده اند و لهذا در حقهها
 استعمال میکنند و برنج و جی نیز قریب
 الفعلنند با عدس و بقیه همین معنی
 در حقههای اسهالیه مستعملند اگر چه هر یک

خصوصیت دارند که دیگری ندارد اما در هیچ
 رسانیدن با معا و اصلاح حال آنها مشترک
 المتعبد نوزم آهک است کرم و خشک است
 و نافعست از برای قروح و کندن و سحج امعا
 و گوشت نراید متعفن را میخورد و اذیت
 آن عنایه در هیچ نیست بلکه بسیار قلیل
 المفترت است بسمما اگر شسته باشند و طریق
 شستن این هم بخور است که در کل از این
 مذکور شده مخاس محرق و سنج است و این
 لفظ مغرب روی سوخته است کرم و خشک است
 و از برای آمدن خون و جبر اممال بسیار
 اگر بواسیری بوده باشد بسیار نافع است

محقق

و محقق قروح عقیقه است و این دو هم از ادویه
 مشروب است و هم در حقنها استعمال میشود
 و هم در شیا فات بکار میرود و این را باید
 آنکه تدبیر کنند استعمال نماید کرد و طریق
 تدبیر بدین است که بسیار نوزم بگویند
 و به بیزند و یکشنبه روز در سر که کهنه
 بچسباند بعد از آن بر روی سنگ حمام
 با سر که خواب صلا میر کنند بعد از آن با آب
 صافی مکرر بشویند و بکنند که تر نشین
 شود و در وقت احتیاج استعمال نمایند **محقق**
 قلعی سرد و خشک است و محقق قروح و ویدل
 جراحت و از برای سحج امعا بغایت نافع

لهذا در حقها استعمال کرده میشود و روغن
 کل سرخ قریب الخاقیت است بکل سرخ یا
 زنیادخ در بعض امور مثل دهنه و دست
 و زنیادخ در تحلیل و لهذا بواسطه اصلاح
 حال امعا بسیار نافعست بنابراین در حقها
 استعمال کرده میشود **فصل بیستم** از مطلب
 دوم در ذکر ادویه که در معالجات انواع
 اسهال که مذکور شده در شیافات استعمال
 کرده میشود و ازین جمله بعضی مذکور شده است
 و اینها این اند دم الاخویت اینون مازو
 صغ عربی عصارة الحیدر الیس افاقیا کالرخی
 سفید آب طین روی شانه بزکوهی افام الرنا

کلنار

کلنار فارسی میعد سالیله مرداسند و مابقی
 که مانده است اینست **ترکیبی** صمغیت کرم خشک
 محال ریاح معده و معاست و بواسطه اصلاح
 قروح عفنه عتیقه بغایت نافع است حتی اینکه
 بجهت حفظ خسته است از عفونه استعمال
 میکنند و نافعست از برای معده و امعا
 و بچش و آمدن خون و گفته اند که اگر
 اندکی از این را با زرده تخم مرغ نیم برشته
 بخورند بجهت جبرجس خون بسیار نافعست
 و لهذا داخل در شیافات میشود **ترغیرین**
 کرم و خشک است و نافعست از برای تحلیل
 ریاحی که در اسهال بلغری باشد و تقوی

احتیاست و چون مغذی است از جهت تسکین
 او جاع و زحیر بغایت نافع است لهذا در شیا
 فات استعمال میشود **ککلی** سرهست سرهست و خشک است
 در درجه ثانی قاطع خون و مدمل جراحت است
 در شیا فات بجهت سح امعا داخل میشود
نخاع انواع دارد و دوائی معدولیت و بنا بر
 کد و خشک است و بجهت اندمال قروح
 و جراحتات و آمدن خون از هر موضعی
 که بوده باشد بغایت نافع است و این
 معنی را هر کس تجربه کرده است چه از برای
 سبب خون اکثر مردم زاج با خود نگاه
 میدارند و بنا برین در شیا فات مستعمل است

و اگر

و اگر بوزانتد لطیف تر میشود **خضخض** ککلی
 معتدلست در حرارت و برودت و نافعست
 از برای سح امعا و آمدن خون از هر موضعی
 که بوده باشد و در شیا فات مستعمل است
سنگ دوائی مصنوعست کاهی از املا و کاهی
 از مازو میگیرند لهذا سرد و خشک است
 و بجهت حبس اسهال و آمدن خون بسیار
 نافعست خواه بخورند و خواه در شیا فات
 استعمال نمایند **قطر اسهال** بحدین آن
 مصدقیت چند در اینجا از حبش حاکم کاغذ
 میسازند که آن حبش از برای اندمال
 جراحتات بسیار نافع میباشد و از برای

حبس خون و تنقیه قروح معده و اعصاب
 نافع و در شایفات و حفن استعمال
 میشود **قشار الکندر** کرم و خشک است و از
 برای اندمال قروح و جراحات کهنه
 بغایت نافع و بنا برین در شایفات
 مستعمل است **سندروس** صفت کرم و خشک
 و بسیار بکر باماند هم در صورت و هم
 در خاصیت حقی در جذب کاه هم و از برای
 حبس خون و اسهال کهنه بغایت نافع
افلیما نقره قریب با عدالت و بسیار نافع
 از برای قروح کهنه چه روی آنها از زطوط
 فاسد که مانع التیام و التئامند یا ل

میانه

میانه و گوشت تازه میرویند و لهذا در
 شایفات بجهت قروح اعماستعمل است
 اینست مجموع ادویه مفیده که در معالجات
 اسهال در ذکر تراکب نافع مستعمل در معالجات
 انواع اسهال که بعضی از آنها را وعده
 کرده بودیم که ذکر کنیم و بعضی را وعده
 نکرده ایم اما احتیاطا ذکر میکنیم که اگر
 با آنچه وعده کرده ایم مطلب حاصل شود
 استعانت از اینها حینه بکتاب دیگر
 احتیاج رجوع نباشد و بد آنکه این مطلب
 نیز مشتمل است بر چند فصل و چون ترتیب
 طبیعی در علاج آنست که ابتدا یا سهل ادویه نمایند

در تراکب و حفن و شایفات استعمال
 کرده شد و در اکثر الیهین طلب

چنانکه مذکور شد و منوفات نسبت بسیار
تر اکیب دیگر مثل اقراض و معاجیل کرده
اسهل است لهذا ابتدا بدکرات مینماید و الله
المعیت **فصل اول** از مطلب سیم در ذکر منوفات
مستعمله در حالات انواع اسهال مذکور
منوف انیسون که وعده کرده شده است
تحلیل ریاح معده و معاینه میکند و آنها را
اخلاط غلیظه لزج را که میانه **صفت**
آن نافع است تخم که در هر یک پنج مثقال
کند و چهار مثقال فقاخ از هر قسط جوی
مصطکی از هر کدام سه مثقال تخم تربت
می مثقال کوفته و بیخته با نبات سفیده مثقال

سرف

سوف سازند شربتی سه مثقال با آب خالص
بلعند **منوف** جوز ایضا وعده کرده شده بود
اسهال بلغم را نافع است صفت آن جوز بویاری
کرده سه مثقال نافع است یک مثقال کند و نیم مثقال
نبات سفید پنج مثقال کوفته و بیخته سوف
سازند شربتی یک مثقال و نیم قناد و مثقال آب
خالص بیداده باشند **منوف** مقلباتای
موجوده و اسهال کند و زجر و ضعف معده
را نافع است **صفت** آن تخم تره تربت مثقال
زیره کرمانی و تربت پنج مثقال بوداده تخم کتان
تخم کندها حلیه سیاه از هر یک دو مثقال
در روغن زیت بریان کرده مجموع را بغیران

از تخم تره تیز که کوفته و پیخته سفوف سازند
 شربت و منقال بآب خالص میداده
 باشند **سفوف** حب الرمان موعود تا
 بجهت اسهال ماری و غیره صنعت آن اندازند
 بریان کرده ده منقال بلوط سهاق زیره کرمان
 مدبر حب الاس منجد کثیر خشک بریان
 کرده خربوب آرد کنار از حرکات پیچ منقال
 موعود خام نیم منقال آمله بوداده و یک منقال
 کوفته و پیخته سفوف سازند و بارب به
 استعمال نمایند شربت سه منقال **سفوف الطین**
 موعود اسهال ماری و دمو را نافعت
 صنعت آن بوز قوطی تا تخم ریحات تخم مرو

نشسته

نشسته تخم حماض بریان کرده صغ عربی
 کل از منشته طباشیر سفید مجموع اجرامی
 یکدیگر می باید که باشد هر قدر که اختیار
 میکنند مختارند بغير از بزر قوطی تا سایر اجزا
 نیز کوفته و پیخته سفوف سازند شربت منقال
 بار و فن کل با دام جرب کنند و بکلاب
 حب ساخته فرو برند **سفوف** شادخ موعود
 نافعت از برای حبس خونی که در اسهال و
 دفع میشود صنعت آن کل سره تخم موعود
 کلان فارسی تخم حماض طراشید از حرکات
 چهار منقال نشسته صغ عربی شادخ موعود
 دم الاخوب طباشیر سفید از هر کدام منقال

عصاره لخته آتین افاقا از هر یک دو مثقال
مجموع اینها را نرم کوفته و بخیخه بعد از آن غم
مرو و غم بار تنک تخم ریجانات برز قوطا
از هر یک یک مثقال بار و غن کل من جرب نم
بو بلهند و داخل اجزای سابق نموده بیکدیگر
مخلوط سازند شربزد و مثقال بار تب به
یا به آب بر لته بار تنک میداده باشند
سفوف افیون که بسیار قویست در جبین اسهال
و خون صفت آن ماز و و پوست انار
از هر یک شش مثقال کدو نان دو آتشه
از هر یک ده مثقال زهر الجا فیون کار و فنی
از هر یک یک مثقال کوفته و بخیخه سفوف سازند

و منزه

شرابی

شرابی بمثقال تا یک مثقال **سفوف** ارسطو
طالبین که از برای اسکندر ترکیب کرده
نافعت از برای جبین اسهال و ضعف معده
و امعا و این سفوف بسیار کثیر المنفعت است
صفت آن قره ساج صندی و دحام حیل
اسارون روم مصطکا حلید کابلی و ریختنک
نار منک بریزه که مافی مدبره ارجینی شده
فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل خشک قر نفل
انار دانه جوز بوا از هر یک دو مثقال کافور
منک خطافی هینر اشعب از هر یک یک مثقال
بنات سفید شش و زرد ادویه کوفته
و بخیخه سفوف سازند شربتی یک مثقال باشد

توان داد **سفوفی که** نافع است از برای افراط
 عمل و ای سحر و منع قی و غثیان نیز میکند
 صفت آن سعد کوفی مقلانکی است از حریت
 ده مثقال ماز و کلنار فارسی که ماز و پوست
 انار کند از حریت بچشمال قرقر سه مثقال
 افیون پوست پنج ثقل از حریت و مثقال
 کوفته و پیخته سفوف سازند شربت بیک مثقال
 نایک مثقال و نیم میداده باشند **سفوفی که**
 نافع است از برای اسهال که با سرفه بوده باشد
 صفت آن حب الاس شاه بلوط تخم خشخاش
 سفید خربوب شام از حریت ده مثقال
 صمغ عربی بوداده پنج مثقال کوفته و پیخته

سفوف

سفوف سازند شربت و مثقال بوده باشد
سفوفی که نافع است بجهت سحر اسهال
 و آمدن خون صفت آن بزر قیطی بنا بوده
 صمغ عربی بوداده کل از مرشسته تخم خجسته
 داده نشاسته سفید بوداده از حریت بچشمال
 مجموع را بجز از بزر قیطی تا سرفه کوفته و پیخته
 سفوف سازند شربت بیک مثقال و نیم نادر و مثقال
سفوفی که نافع است از برای اسهال حوی و کبری
 ایضا صفت آن تخم خرخره بوداده طباشیر کلنار
 فارسی کل از مرشسته تخم خضار از حریت
 چهار مثقال طرائث کل سه نشاسته دراد
 خربوب شام و مصلوب حب الاس از حریت

دو شغال ایون نیم شغال کوفته و بجفته سفوف سازند
 شربتی یک شغال **سفوف** نافع است از برای حین
 اسهال و آمدن خون صفات آن خرنوب بنطی
 سه شغال ساق و دو شغال حب الاس حب
 الرمان بوداده از هر یک یک شغال صمغ عربی
 کلنا فارسی از هر یک نیم شغال کوفته و بجفته
 سفوف سازند شربتی یک شغال نیم شغال و نیم
 می تواند بود **سفوف** خرنوب نافع است
 از برای اسهال و زحیر و برورده و ضعف
 معده و بچش صفت آن خرنوب بنطی
 دانه بیرون کرده بمیت شغال زیره کرمانی
 مدین سماق بلوط کثیر خشک مصطکی از هر یک

سماق ص

سه شغال

سه شغال سفید آرد کنا از هر کدام چهار شغال
 کوفته و بجفته سفوف سازند شربتی یک شغال
 نیم شغال و نیم می تواند بود **سفوف** حب العنب
 که نافع است از برای اسهال صفت آن دانه انکور
 باد ایندوین منع عربی از هر یک چهار شغال
 حب الاس سماق از هر کدام دو شغال مصطکی
 کلنا فارسی از هر یک یک شغال کوفته و بجفته
 سفوف سازند شربتی یک شغال نیم شغال و نیم
 می تواند بود **سفوف** از مطلب سیم در ذکر
 اقوام نافع است معده در معالجات اسهال
قرص طباطباعت نافع است از برای
 حب اسهال صفراوی و آمدن خون صفت

آن کل **المنبر** سر نه پانزده شغال صبح عربی
 نشاسته تخم حماض کل از منشته از عربی
 ده شغال کثیر سفید بختقال طباشیر سفید
 ساق زرشک منقعی از عربی هفت شغال
 کوفته و پیچیده با کلوب افراس سازند شربتی
 بکثقال **قرص** طباشیر افیونی کافوری
 در حبس اسمان صغراوی بقایت نافعت
 صفت آن طباشیر سفید کل من نه تخم کاهو
 تخم مرد تخم کاسنی سماق از عربی بکثقال
 کلنار فارسی و شغال و نیم افیون سه
 شغال تخم حماض بکثقال و نیم کافور قهوه
 یکدانک کوفته و پیچیده باب خالص افراس سازند

شرابی

شرابی بکثقال **قرص** طباشیر ملین نافعت
 از برای حرارت و التهاب که در افراس صغراوی
 می باشد و طبع را نرم می دارد صفت آن
 طباشیر چربا شغال مرخم خیارین سه شغال
 نشاسته صبح عربی تخم خنکاش سفید از عربی
 بکثقال مرخم صندلوانه و شغال ترنجبین
 ده شغال و پیچیده با کلوب بزرگ قطی نا افراس
 سازند شربتی بکثقال **قرص** طباشیر
 کافوری غیر افیونی نافع است از برای
 حبس اسمان صغراوی و آمیزن خون
 و تسکین التهاب و شکی صفت آن کل
 سر نه صندل سفید مرخم خیارین تخم کاسنی

کوفته

تخم کاهو تخم خرفه تخم خنثاش سفید از هر یک
سه مثقال کل از هر شسته صمغ عربی از هر یک کلام
دو مثقال کافور نیم مثقال کوفته و پیچیده با آب
خالص اقراص سازند شربت می کنند است
قرص که با نافعت مجبوت حبس خون و سحج
و اسهال صفراوی صفت آن که با اسهال و زرد
سفید تخم خرفه از هر یک پنج مثقال شافیه بزرگ
سوخند پوست تخم مرغ سوخته صمغ عربی از
هر یک سه مثقال کینز خشت شش مثقال
بوداده تخم خنثاش سفید و سیاه صدف
بزرگ از هر یک کلام دو مثقال کوفته و پیچیده
بالعاب بزرگ قطونا اقراص سازند شربت می

یک مثقال

یک مثقال **قرص** کلنا ر نافعت از برای سحج
و حبس خون و حبس اسهال صفت آن
کل از هر شسته صمغ عربی از هر یک چهار
کل صمغ کلنا فارسی اقا فیاض کلام شش مثقال
کینز سفید و مثقال سلیمه چهار مثقال کوفته
و پیچیده باب کلنا اقراص سازند شربت می
یک مثقال **قرص** که با نافعت از برای حبس خون
در اسهال دموی و غیر آن صفت آن شادنج
مخول سه مثقال بزرگ از پیچیده بوداده دو مثقال
کل از هر شسته که با صمغ عربی از هر یک چهار
مثقال شاسسته بوداده آرد عدس مقشر از هر یک
سه مثقال کوفته و پیچیده با آب خالص اقراص سازند

شراب یکشقال **قرعی که** نافع است از برای زجیر
 و قاقریه یا حی که در اسهال بلغمی باشد
 صفت آن بزرا پنج تخم شبت بادیان
 از هر یک پنجشقال باغخواه چهارشقال
 ایون تخم کرفس از هر کدام یکشقال کوفته
 و پیخته اراض سازند شربت یکشقال **قرعی که**
 نافع است از برای سحر و قی و امعا و اسهال که با
 حرارت بوده باشد صفت آن کل سرخ حش
 مشقال صغ عربی ده مشقال تخم حاض ده شقال
 نساسته حش مشقال بوداده طباشیر سفید
 کل از هر کدام ده مشقال کوفته و پیخته
 باب صاف و رس سازند شربت یکشقال
 قرعی که

قرعی که نافع است از برای جبر خون و اسهال
 که با حرارت بوده باشد ترکیب حقیر است
 صفت آن کل از هر شسته کثیر اسفند پنجشقال
 صغ عربی بوداده نساسته بوداده تخم
 حاض از هر یک پنجشقال طباشیر سفید
 سه مشقال مغز تخم حاض پنج مشقال تخم
 خرفه تخم کاهو مغز تخم هندوانه مر و ارد
 سفید زرشک بیدانه کل سرخ تخم خنثی
 سفید از هر یک سه مشقال ایون نیمشقال
 بزرا پنج یکشقال و نیم کوفته و پیخته اراض
 سازند شربت یکشقال **قرعی که** نافع است
 بسیار از برای جبر اسهال خواه دموی باشد

وخواه غیر دمی و بسیار مجرب و از بود دست
صفت آن ماز و خرنوب بنظر گران و کدرد
کلنار فارسی از هر یک سه شقال افیون
صمغ عربی از هر کدام یک شقال و نیم کوفته و بخت
اقراص سازند شربتی یک شقال تا یک شقال از آن
میتوان داد بارتب به میداده باشند
که نافع است انشاء الله تعالی **قرص** طباشیر
بنوع دیگر نافع است از برای تقویة معده
و حبس اسهال صفراوی و آمدن خون
صفت آن کل سرخ طباشیر سفید تخم خفاف
کل از هر یک شلک بیلان از هر یک پنج شقال
نشاسته صمغ عربی حب الاس از هر کدام

سه شقال

سه شقال بیل کبریا برفران از هر یک دو شقال
کافور نیم شقال کوفته و بخت با آب به یا آب
بهر یک بارتک قرص سازند قرصی یک شقال بوده
و شربتی یک قرص اقرص البز و نافع است
از برای حبس اسهال و قروح امحا که فی حرارت
بوده باشند و تقویة معده نیز میکند و بخت
بیش و زحیر نیز نافع است صفت آن بادیا
اسیون روم و مناخواه تخم کرص و سرالنج
از هر یک سه شقال و نیم افیون سه شقال
حب الاس و شقال کوفته و بخت با شربت
قرص سازند قرصی نیم شقال بوده باشند
و شربتی یک قرص و گفته اند که این قرص را

بعد از ششماه اگر استعمال نمایند بهتر است
فصلی که نافع است از برای جوش اسهال
 و خونی و حیضه فی الدم نیز نافع است صفت
 آن که کل روز ششصد صبح عرجه ششصد کثیرا
 از هر یک چهار مثقال شادخ معیول در
 الاویج فرط مار و عصاره لیمونه آتشی
 اقا یا از هر یک دو مثقال طبایع بختالا
 کندر یک مثقال افیون و زعفران از هر یک
 نیم مثقال کوفته و بختد با آب بار مثلث
 اقرا و سبزند مشرب می کنند بختد با آب
 و این و غیره را نیز اگر بعد از ششماه استعمال
 نمایند سحر است و بیاید دانست که اکثر

ترکیب

ترکیب افیونیه را فاعله آنست که بعد از
 ششماه استعمال نمایند و اگر بعد از ششماه
 نبوده باشند اقله بعد از چهار روز رخ
 بوجوه باشد چه کمتر از این استعمال این
 قسم ترکیب مناسب و خوب نیست و تقاضا
 نماید که در وقت ضرورت **فصلی که**
 از مطلب هم در ذکر حاجیه مذکور و غیر
 مذکور که منافعت در معالجه اسهال
 یا بواسیر و غیره از معالجه کباب که اگر یکی
 مورد وجه آنها از غایت شهرت احتیاج
 بوصف ندارند **فصلی که** ذلک این مختصر را
 کجا این ذکر نمایند و الحمد و ایضا حق

مکرم

انضا محلت و ملاقه بسیار میخواهد و زحمت
 بی شمار دارد و هر کسی بلکه هر طبعی هم
 از مصله ساختن آنها کما یجب و بیغنی
 میشود نمیتواند آمد پس فایده چیست
 بزرگتر آنها مقرب حق است و باید که
 بپایاد آنها نیز داخله بدست محاسن و مغار
 که همه کس اطلاع بر آن نمیدارند و اکثر
 از غله ساختن آنها بیرون نمیتوانند
 آمد آفتاب غایب و هوا و قوه **جواب**
 میعه که بسیار نافع است از برای اسهال
 که بدون حرارت باشد و زغیره و قراق
 و ریاح معده و مانند اینها را با غلات

نافع است زیرا که اسهال بلغر بوده باشد صفت
 آن چند بید سترا فیت اسهال و نافع
 سایله مرکی نیز الحاح کند از اجزا و
 کوفته و پیخته با سه برابر اجزا عمل می‌شوند
 چنانکه رسم است شربت را از یک شقال تادو
 شقال می‌تواند بود **جواب** خوری که نافع
 بچینه حسن اسهال و اصلح حال معده و معا
 صفت آن دانه موین و شقال حیات
 حاصل و شقال خربوب بنطی کنار فاری
 کنند که باز و نافع است از هر یک ده شقال
 نمر کوفته و پیخته مثل مرهم با سه برابر
 اجزا عمل می‌شود چنانکه رسم است

سرسند شربتی بکمال تاد و شغال میتوان بود
 عجیب مبارک اثر از کلب حقیقت بسیار نافع
 بجهت اسهالهای کهنه و قرچه امعاء و مکرر تجرب
 حقیقت سیده سبب غریزی از اشیا یا د حقیقت
 اسهال کهنه بود و چند سال بود که داشت و قرچه
 امعاء بجای سیده بود که هر روز مقل از کثیر
 جرأت غلیظ دفع میشد و از بسیاری دفع که
 میشد نزدیک بود که قوتش ساقط شود
 و تدبیرات بسیار کرده بودند و نافع نیفاده
 بود و بعضی مجرب بودند که حقیقت زردیخی می یابد
 که در حقیقت مزاج او را چو سبب بسیار حار می دانست
 و بعضی او را دیگر علاوه آن شده بود که بابر آنها

۳۴۵

استغال

استغال حقیقت زردیخی را معقول عین است
 نکذاشت که مرکب آن امر خفیه شوند و این
 نسخه را برای او ترکیب نموده بجانیت آتی
 حوز یک و زرد او را تمام بخورده بود که اسهال
 و قرچه چنانی با کلبه بر طرف شد که هیچ
 اثری از آن باقی نماند اما بعد از مدتی باز
 اندک عودی نمود و مرتبه دیگر سال حقیتم
 همین که چند روز خورد باز بر طرف شد
 و الحال چندین سال است که از آنها اثری
 نمی بیند و در نهایت صحت و استقامت
 مزاج دارند کافی میکند صفت آن مقل از رزق
 بختقال منع عریض شاسته شمر خماضی

تخم مرو تخم برنجان تخم خنخاش سفید تخم خلی
سفید تخم توت تیزک سرطان محرق اقا قیا
کبر با سبب آمله مقشر عصاره لخته الیقین
از حرکت دو مثقال طباشیر سفید و چهار مثقال
حبث الحیدر مدبر بخشقال اجزاء از مر کوفه
و بیخته با عمل سه برابر اجزاء برشتند اما
برای او که ساختم چون بسیار محروم از راه
بود در رقیب به و شکر نیز مر شیم باز اک
صاحب اسمال محروم از راه بوده باشد عجیبی
می باید کرد و مرتبه دوم که بجهت مشار الیه
ساختم نیز بالبحر صدف سوخته از هر کدام
سه مثقال اضافه از اجزای سابق عمده حرک

از حبث

از حبث الحیدر و مقل را پنج مثقال و نیم کردم
بسیار نافع بود و مقدار شربت از این بچون
یک مثقال است تا یک مثقال و نیم **بچون** تریاق
الزکام که ترکیب حقیر است و حبث الحیدر
مشهور شده است بسیار نافع است
از برای نزلات بواسطه های دماغی و نه
و دیگر فواید و منافع دارد اما چون مناسبت
این مقام نبود ذکر نکرد صفت آن پوست
خلیله کالی خلیله سیاه پوست خلیله زرد
از هر حرکت سه مثقال پوست خلیله کثیر خشک
از هر کدام دو مثقال طلق محلول یک مثقال و نیم
طباشیر سفید سه مثقال کبر با اسطوخودوس

کرسنه از هر يك دو مثقال عاقوقه چايكشال
 عود عود خام سه مثقال ريوندي چيز مصلح
 از هر يك سه مثقال بزرالنج پنج مثقال پوست
 پنج لقا و زعفران از هر يك سه مثقال انيون
 ده مثقال عيبر سايله سه مثقال در چين
 مندل سفيد پوست ترنج شيب مندر كدم
 دو مثقال اجزانده كوفته و بنجته بار و عن
 نيشه بادام چرب نموده يا مصل سه برابر
 اجز اباشيره حليه پرورده چنانكه رسم
 مير شنبه شربت يك تخم دنايك فندق
 كوچك ميتوان داد و اگر كمي بوده باشد
 كه في الجملة ابتياري با فنيونيات دهند با

۲۴۹

شربت

بشربت ميتواند خورد **جواب** طباشير كافوري
 نافع است از براي اسهال صفراوي و حبس خون
 و حرارت مزاج و منكي صفت آن هفت مثقال
 زرد شك بيدانه ده مثقال كل سمن هفت مثقال
 طباشير سفيد كمر يا نوقل از هر يك چهار مثقال
 تخم حماض بوداده هفت مثقال حب الاس
 شش مثقال سنجيده ده مثقال انار در انجوده
 صجده مثقال كافور قيصوري سه مثقال
 زعفران شاه بلوط از هر يك دهم پنج مثقال
 با شربت حماض سه برابر اجز چنانكه رسم
 شربت يك مثقال نادر و مثقال **جواب**
 طباشير انيون نافع است بجهت اسهال صفراوي

و حرارت مزاج و حبس خون صفت آن طبا
 سفید حب الاس کل من از هر یک ده مثقال
 تخم حقای صغ عربی از هر یک هفت مثقال
 کلنا فارسی سماق مضار الحیدر التی از هر یک
 شش مثقال زعفران ایوب از هر یک دو مثقال
 کوفته و پیخته با شربت سبب پسر شد شربتی
 بکنفال نادر و مثقال میتوان داد **جاشی**
 نافعست بجهت اسهال صغری و حبس خون
 صفت آن سماق بیست مثقال تخم مورد
 ده مثقال خرغوب ببطی سی مثقال صغ عربی
 کلنا فارسی انار دانه از هر کدام پنج مثقال
 کوفته و پیخته یک مرتبه دیگر با موی پیچیده

سماق م

که این

که این اجزا در و سرشته تواند شد بگویند
 شربتی بکنفال نادر و مثقال **جاشی** که نافعست
 از برای زخیم و ریاح مؤذیر که در اسهال
 مایع می باشد بشرط آنکه صاحب اسهال
 حرارتی نبوده باشد صفت آن حبید سبز
 ایوب اسهال و در و مرغی سبب کند
 جزا المیخاجل مساوی کوفته و پیخته با عسل
 چنانکه رسم است پسر شد شربتی بکنفال
 نادر بکنفالی و نیم میتواند بود **جاشی** که نافع است
 شمرده اند از برای زخیم و اسهال کهنه که چنان
 بسیار دفع میشود باشد اما خوار و خند مزاج
 نبوده باشد صفت آن حبید سبز اشق

مرنگی از هر کدام پنج شقال ناغواه اگر ترکی
 انیون روی از هر یک دو مثقال کوفته
 و پیخته با عسل سه برابر اجزا چنانکه رسم
 سیر شد شربتی میثقال است تا یک شقال
معجون که نافعت از برای ریخ و پیچید
 و ریخ غلیظ که در اسماء بلغمی باشد
 صفت آن ناغواه ده مثقال بخای خشک
 فلفل سیاه از هر یک پنج شقال کند ^{سه} مثقال
 کوفته و پیخته با عسل صاف سه برابر اجزا
 چنانکه رسم است سیر شد شربتی میثقال
 تاد و مثقال میتوان بود **معجون** بر شعشع
 در حید اسماءهای کند و سنگین او جلاع

و نفویه

و تقوی بسیار نافع است و بدین نظر کثرت منافعت
 مجتهد بیت که ^{کثیر} معاجین کبار شمرده اند
 و از ادویه تریاقه میدانند و الحی که انجین است
 بالغ الفایده و کثیر الفایده است و او حلا الزمان
 ایا البرکات چهل منفعت از برای او ذکر کرده است
 و نسخه آن را از غایت عزیز بر مراد افروم
 که همه کس را اطلاع بر آن حاصل نتواند شد
 و همچنین این ^{کثیر} معجون از غریز و فواید خواص
 این معجون را در کتاب خود ذکر کرده و بسیار
 تحریف نموده اما نسخه آن را ننوشته و گفته است
 که استادان ما بما وصیت کرده اند که نقل نکنیم
 تا نا اهلان را اطلاع یابد بهم نرسد و ما

نام

اینکه از این سخن که این مقال از این سخن خالی باشد

نخاستیم که این مقال از این سخن خالی باشد
ذکر کردیم چه این معجون اگر چه عجیب رسته
از معاجین کبار است اما عجیب عدد ادویه
و امتقات بسیار سهل الحصول و اکثر مردم
از عسله ساختن آن بیرون میتوانند
آمد لهذا ذکر آن کردیم و بیاید دانست
که هر یک از اطباء این معجون را بطریق ذکر
کرده اند و نسخه خود را معتمد و معتبر بجای
البرکات دانسته اند اگر ما جمیع آن نسخه ها را
ذکر کنیم این مختصر از خود بخود تجاوز خواهد کرد
لذا بدو کتب نسخه که معتمد اکابر و سهل
الحصول تر است نسخ است انقضا نمایند

صفحات

صفحت آن فلان سفید بر سر الف از هر یک بیست و شش
اینون ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الیب
عافیه قره خا فریون از هر کدام یک مثقال گرفته
و پیچیده با سه برابر از عسل صاف چنانکه
رسم است بسر شدند و بعد از شش ماه استعمال
نمایند مقدار شربت این معجون بحسب مزاج
متفاوت است از یک نخود تا بقدر فندق
بلکه بیشتر هم میتوان داد و از غایت شهرت
احتیاج بتعین کردن ندارد چه هر کس
در این خرع نهاد میداند که این معجون را
چه قدر باید خورد جدا از سایر ادویه ها
و هذه المقالة والحمد لله وحده ولا حول

اینکه از این سخن که این مقال از این سخن خالی باشد



بلغ مقابلة
اوله لا اخره
بقدر الوسخ
والطافه

ولا قوة الا به نقل عن خط الشريف مؤلفه مقرب
لحضرت الخاقان جالينوس الزمان افلا
الدوران شيد الاطبا جليله الحكماء
مخدومنا وملاذنا ميرزا محمد سعيد
احفظ الله تعالى وايده ووفقه
في الدارين بحجة ائمة
المعصومين صلوات الله
وسلامه عليهم
اجمعي

بمحرر
ابو قاسم



خطی احمد